مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه

دفتر اوّل

به کوشش

مهدی مهریزی

علی صدرایی خویی

بسم الله الرحمن الرحیم

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ـ ، گردآورنده.
میراث حدیث شیعه: ۱/ به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی. ـ قم: مؤسسهٔ فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۷.
۴۳۶ص.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. احادیث شیعه ـ مجموعه ها. ۲. اهل بیت(ع) ـ لقبها. ۳. دعاها. ۴. اربعینیات. ۵. احادیث خاص (من عرف نفسه). ۶. احادیث خاص (حدیث نقطه). ۷. حدیث ـ علم الرجال. ۸. حدیث ـ اجازه ها. الف عنوان. ب صدرایی خویی، علی، ۱۳۴۲ـ ، گردآورندهٔ همکار.
BP۱۴۱/م۹م۹ ۲۹۷/۲۱۸

شابک: ۰ـ۵۶ـ۵۹۸۵ـ۹۶۴
ISBN: 964-5985-56-0

مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه/ ۱

به کوشش:
مهدی مهریزی
علی صدرایی خویی

همکاران علمی:
ابوالفضل حافظیان، قاسم شیرجعفری
محمد قنبری، حسین گودرزی

ویراستار فارسی: **محمدرضا موحدی**
ویراستار عربی: **اسعد مولوی**

ناشر: **مؤسسه فرهنگی دارالحدیث**

شبكة الفكر
alfeker.net

فهرست

آغاز دفتر ۷

متون حدیثی ۱۳

القاب الرّسول وعترته ۱۵

قطب الدین راوندی/ تحقیق: سیدعلیرضا سیدکباری

التعقیبات والدعوات ۸۳

ابن فهد حلّی/ تحقیق: محمدجواد نورمحمدی

اربعون حدیثاً ۱۰۳

محمدتقی مجلسی/ تحقیق: علی صدرایی خویی

شرح و ترجمه حدیث ۱۴۱

شرح حدیث من عرف نفسه ۱۴۳

سیدمحمدمهدی تنکابنی/ تحقیق: مهدی مهریزی

شرح حدیث نقطه ۱۷۳

صائن الدین ابن ترکه اصفهانی/ تحقیق: علی فرّخ

زبدة الاخبار ۲۰۲
عادل بن علی بن عادل خراسانی/ تحقیق: ابوالفضل حافظیان
ستین عادلی ۲۱۳
عادل بن علی بن عادل خراسانی/ تحقیق: حسین گودرزی
ترجمه دعای صباح ۲۳۱
سیدمحمود جامی/ تحقیق: سیدمحمدرضا حسینی

علوم حدیث ۲۵۳
الفوائد الرجالیة ۲۵۵
از مؤلفی ناشناخته/ تحقیق: محمدحسین مولوی

اجازات ۳۰۹
إجازات المحقّق الکرکي ۳۱۱
محمد حسّون
زندگی نامه خودنوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی ۴۰۱
سید احمد حسینی اشکوری

معرفی نسخه ۴۲۹
نسخه ای کهن از نهج البلاغه ۴۳۱
ابوالفضل عرب زاده

آغاز دفتر

حدیث، دومین سند دین است و پس از قرآن، بیشترین سهم را در شناخت و شناساندن اسلام و شکل گیری و بالندگی علوم اسلامی داشته است.

حدیث، میراثِ ماندگارِ معصومان(ع) است که در پرتو آن می توان به شرح و تفسیر قرآن و تبیین دین پرداخت.

پیشوایان معصوم، مسلمانان را به فراگیری، و فهم و نشر حدیث بسیار ترغیب کرده اند و همین امر، از ابتدا تا کنون، سبب رونق این دانش بوده است.

استمرار دورهٔ عصمت، طبق عقیدهٔ شیعه، موجب شد تا تعداد احادیث و روایات چند برابر روایاتی باشد که اهل سنت از رسول خدا(ص) و حتی صحابه نقل کرده اند. بر همین اساس مجموع احادیث گرد آمده در بحار الانوار، الوافی، وسائل الشیعة و مستدرك الوسائل متجاوز از صدهزار است.

گسترش و تدوین حدیث سبب شد از همان قرون اولیه دانش هایی در دامن حدیث زاده شود که رسالت اصلی آن، حفظ و حراست و نگهداری از حدیث بود. دانش هایی چون رجال، درایه، مصطلح الحدیث و ...

که مجموع آن را می توان «علوم حدیث» نامید، در همین بستر زاده شدند.

درنگی در میراث گذشته و تتبّع در کتب فارسی و مصادر تاریخی نمایانگر آن است که عالمان شیعی در حفظ و کتابت، تدوین و تبویب، شرح و ترجمهٔ حدیث و نیز در شاخه های مختلف علوم حدیث چون رجال و درایه تلاش های ارزنده ای داشته اند.

شاگردان امام صادق(ع) را ـ که از آن حضرت حدیث فرا می گرفتند ـ چهار هزار گفته اند[۱] و شیخ طوسی در کتاب رجال نام ۳۲۲۳ راوی از آن حضرت را ثبت کرده است. حسن بن علی وشاء بیست سال پس از وفات امام صادق(ع) می گوید: در مسجد کوفه نهصد نفر را دیدم که می گویند: حدثنی جعفربن محمد.[۲] این گروه از شاگردان چهارصد اصل را در حدیث تالیف کردند که به اصول اربعماة معروف است.[۳]

شیخ حرعاملی می گوید در زمان ائمه شش هزار وششصد کتاب حدیثی تالیف شد:

وامّا ما نقلوا منه ـ ولم یصرّحوا باسمه ـ فکثیر جداً مذکور في کتب الرجال یزید علی ستة آلاف و ستماة کتاب علی ما ضبطناه.[۴]

یکی از نویسندگان با تفحص در کتب رجال و فهارس ۱۶۹۵ کتاب را از دورهٔ حضور به ثبت رسانده است.[۵]

برخی از شاگردان ائمه بیش از چند تالیف حدیثی داشته اند. محمدبن

---

۱. الارشاد، ص۲۷۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۲۷۴؛ اعلام الوری، ص۲۷۷؛ الذریعة، ج۲، ص۱۲۷

۲. رجال نجاشی، ص۲۸؛ سیرةالائمة الاثنی عشر، ج۲، ص۲۴۶

۳. دراسة حول الاصول الاربعماة، ص۱۲؛ مستدرك الوسائل، ج۳، ص۷۷؛ الذریعة، ج۲، ص۱۲۹؛ الارشاد، ص۲۷۱، ذکری الشیعة، ص۶

۴. وسائل الشیعة، ج۳۰، ص۱۶۵

۵. سیر حدیث در اسلام، ص۳۱۰ـ۳۱۱

ابی‌عمیر ۹۴ کتاب،[۶] فضل بن شادان ۲۸۰ اثر حدیثی،[۷] محمدبن مسعود عیاشی بیش از ۲۰۰ کتاب،[۸] علی بن مهزیار اهوازی ۳۳۳ کتاب[۹] و حسین بن سعید اهوازی ۳۳۰ اثر حدیثی[۱۰] تالیف کرده‌اند.

صاحبان تراجم گفته‌اند از زمان حسن بن محبوب تا زمان شیخ طوسی بیش از صد کتاب در علم رجال تالیف شده است.[۱۱] این همه، به عصر حضور مربوط است؛ پس از آن نیز این تلاش‌ها ادامه می‌یابد.

شیخ آقا بزرگ تهرانی نزدیک به ۱۳۰ اصل، ۲۰۰ نوادر[۱۲] و ۷۴۳ کتاب حدیثی معرفی می‌کند[۱۳] و از ۱۴۱ کتاب رجال نام می‌برد.[۱۴] وی همچنین از بیش از هفتصدو پنجاه کتاب و رساله در زمینهٔ اجازات نام برده است.[۱۵] چنان که از پنجاه کتاب در زمینه درایةالحدیث[۱۶] یاد کرده و در شرح و ترجمه نیز آماری فراوان از کتب ارائه کرده است.[۱۷]

اینها بخشی است از آنچه که در سایر فهارس به ویژه فهارس نسخ خطی به ثبت رسیده است.

با مقایسهٔ این آمارها با آنچه به طبع رسیده و چاپ شده، می‌توان به تفاوتی فاحش و شکافی عمیق در این زمینه پی برد. در مَثَل آنچه به عنوان کتاب

۶. الفهرست، شیخ طوسی، ص۱۴۲
۷. همان، ص۱۲۴
۸. همان، ص۱۳۶
۹. همان، ص۸۸
۱۰. همان، ص۵۸
۱۱. معجم رجال‌الحدیث، ج۱، ص۴۲
۱۲. الذریعة، ج۶، ص۳۰۲
۱۳. همان، ص۳۰۳ـ۳۷۴
۱۴. همان، ج۱۰، ص۸۲ـ۱۶۲
۱۵. همان، ج۱، ص۱۳۲ـ۲۶۶
۱۶. همان، ج۸، ص۵۴ـ۵۶
۱۷. همان، ج۱۳، ص۱۸۶ـ۲۱۱

حدیث به طبع رسیده از یکصدو پنجاه اثر تجاوز نمی کند. در زمینهٔ علم رجال آثار چاپ شده از بیست عنوان تجاوز نمی کند؛ همین طور است آنچه در حوزهٔ درایةالحدیث به طبع رسیده.

در اجازات نیز آثار مطبوع از ده اثر تجاوز نمی کند.

این مقایسه ضرورت جستجو برای یافتن و احیای میراث حدیثی شیعه را هر چه بیشتر برمی نماید؛ چرا که عناوین کتب و رساله ها در زمینهٔ حدیث و علوم آن، در فهارس و منابع از دو هزار تجاوز می کند، اما آثار چاپ شده در حدیث، شرح حدیث و علوم حدیث با تمامی شاخه هایش به پانصد هم نمی رسد.

بر اساس این ضرورت، مرکز تحقیقات دارالحدیث وابسته به مؤسسهٔ فرهنگی دارالحدیث، طرحی را برای شناسایی، گردآوری و عرضهٔ نسخ خطی در حوزهٔ حدیث و علوم حدیث شیعه درافکند. در این طرح کلیهٔ نسخ خطی بر اساس آنچه در فهارس آمده و آنچه در فهارس تاکنون به ثبت نرسیده، شناسایی و موضوع بندی می شود.

همچنین آهنگ آن داریم که بر اساس طرح پیش گفته، دایرة المعارف نسخ خطی علوم حدیث شیعه را تدوین و آماده سازیم که جلد نخست آن به نسخ خطی در شهر قم اختصاص دارد و به زودی چاپ خواهد شد. معرفی این نسخ و احیای آنها، از دیگر مراحلِ این طرح است که إن شاء اللّه بسی دیر نمی پاید.

میراث حدیث شیعه، یکی از آثار و برکات ارزشمند این طرح عظیم پژوهشی است که به صورت دفترهایی منتشر خواهد شد.

آرمان والایی که این سلسله در پی تحقق آن است، عرضهٔ میراث حدیث شیعه و تلاش های علمی و گرانقدرِ عالمان شیعی در دوره های مختلف تاریخ اسلامی است.

در این مجموعه رساله های مختصر و کوتاه که در حجم یک کتاب نیست، تصحیح و احیا خواهد شد. اولویت نخست، با رساله هایی است که تا کنون به چاپ نرسیده است. تصحیح و احیای رساله های مطبوعی که از چاپ فنی برخوردار نیست در اولویت بعد است.

هر یک از این دفترها دارای پنج بخش به این شرح است:

یک. متون حدیث: در این بخش نسخه ها و رساله هایی که حاوی اربعین های حدیثی، کلمات قصار، گزیده های موضوعی و ... باشد، جای می گیرد.

دو. شرح و ترجمهٔ حدیث: رساله هایی که به شرح احادیث اختصاص دارد، با ترجمه های کهنی که از پاره ای روایات صورت پذیرفته ـ چه به صورت نثر یا نظم ـ در این بخش جای خواهد گرفت.

سه. علوم حدیث: رساله هایی در زمینهٔ رجال، مصطلح الحدیث، غریب الحدیث، اصول و قواعد فقه الحدیث و دیگر شاخه های علوم حدیث در این بخش مجال نشر می یابد.

چهار. اجازات: اجازاتی که در میان عالمان شیعی، محدثان و فقیهان مبادله شده و پشتوانهٔ صحت و درستی نقل هاست ـ و امانت داری و دقت این بزرگان را در حوزهٔ سنت معصومان(ع) نشان می دهد ـ در این قسمت قرار خواهد گرفت.

پنج. معرفی نسخه: نسخه های مربوط به رساله های حجیم که در حدّ یک کتاب است، یا نسخه های تازه ای از کتب و رساله های چاپ شده که بر اعتبار

آن کتاب و رساله می افزاید، در این بخش معرفی خواهد شد.

اینک در آستانهٔ نشر دفتر نخست از این مجموعه، که آن را آغاز یک تجربهٔ جدید می دانیم، همهٔ پژوهشگران حوزهٔ علوم حدیث را به همکاری دعوت می کنیم و امید واثق به برنمودن کاستی ها، نقدها و پیشنهادهای کارگشای آنان داریم.

خداوند بزرگ را شاکریم که توفیق این خدمت فرهنگی را به همکاران این مرکز عنایت کرد.

و ما توفیقی إلاّ باللّه العظیم

مهدی مهریزی

متون حدیثی

ألقاب الرسول وعترته

قطب الدین راوندی(۵۷۳ ق)

التعقیبات والدعوات

ابن فهد حلّی(۸۴۱ ق)

أربعون حدیثاً

محمّدتقی مجلسی(۱۰۷۰ ق)

ألقاب الرسول وعترته

قطب الدین راوندی

تحقیق: سیدعلیرضا سیدکباری

درآمد

فرهیختگان جهان تشیع با تالیف و تدوین کتاب ها و رساله های مستقلی دربارهٔ چهارده معصوم ـ علیهم السلام ـ بر آن بوده اند تا حقانیت مکتب علوی و وصایت مرتضوی را به اثبات نشینند و راهنمای شب تار جویندگان آفتاب هدایت باشند. یکی از این روش ها، تحریر کتاب به اسلوب محدثین اسلامی است که با بهره وری از مکتب نبوی و ائمه شیعه ـ علیهم السلام ـ روایات آنان را در فصول و ابواب مختلف گرد آورده اند.

کتابشناسان شیعه ده ها مورد از کتاب های مناقب و فضایل رسول اکرم و آل طاهرین وی را شناسایی کرده و در بخش های گوناگونی چون تاویل آیات، مناقب، فضایل والقاب ذکر کرده اند. رسالهٔ شریف «القاب الرسول وعترته(ع)» یکی از بهترین آثار در این مورد است که مؤلف آن ناشناخته مانده و پشت نسخه خطی آن آمده است:

«تالیف بعض المحدثین والمورخین من قدمائنا ـ رضوان الله تعالی علیه»

نسخهٔ منحصر آن در کتابخانهٔ حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی در

مجموعهٔ شمارهٔ ۲۲۷۲ موجود است. برادر ارجمندم حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای صدرایی نیا با توجه به تتبّعی که در آثار قدمای شیعه دارند، این اثر را از جملهٔ آثار قطب راوندی محسوب می دارند، چه اینکه صاحب ریاض العلما پس از شمردن تالیفات قطب راوندی می نویسد:

«واقول: ومن مؤلفاته ایضاً کتاب القاب الرسول وفاطمة والائمة علیهم السلام، وهو کتاب لطیف مفید جداً مع صغر حجمه، وعندنا منه نسخة، ورایت في نسخة اخری منه في اصبهان وکانت بخط افاضل اساتید ابن جمهور الاحسائی ...»[1]

میرزا عبد اللّه افندی که خود از اعلام قرن دوازدهم هجری است، دو نسخهٔ خطی «القاب الرسول ...» را مشاهده کرده است. نسخهٔ حاضر نیز در اوایل قرن دوازدهم هجری نگاشته شده است، چنانچه در خاتمهٔ رساله آمده است:

«تم کتاب القاب الرسول وعترته علیهم الصلوة والسّلام في ١٤ صفر المظفر ١١١٩».

بدین ترتیب جا دارد این اثر را از کتب قطب راوندی محسوب نمود، چه اینکه علاوه بر تصریح ریاض العلماء به نام کتاب و همسانی تاریخ تحریر رساله با عصر افندی، سبک قطب راوندی در نگارش کتاب نیز ما را به این نکته هدایت می کند که رساله مذکور می تواند از آثار او باشد، به ویژه کتاب «الخرائج والجرائح» راوندی در تقسیم فصول، شباهت تامّی به رساله «القاب الرسول وعترته(ع)» دارد. گویا قطب با تالیف این رساله بر آن بوده تا فرهنگ تشیع را در بین عامهٔ مردم منتشر سازد واحادیثی را که پیش از آن در تدوین خرائج نیافته بوده، در این وجیزه تدوین نماید.

---

۱. ریاض العلماء، ج۲، ص۴۲۵

حیات علمی قطب راوندی

امروزه راوند روستایی در یک فرسخی کاشان است، ولی تا قرن هفتم هجری شهری کوچک بوده است. از این شهر، نام‌آوران اندیشمندی برخاسته اند که می توان به «قطب الدین ابوالحسین سعید بن هبة اللّه راوندی» متوفی ۵۷۳ هجری اشاره کرد که از برجسته ترین آنهاست و سپس از «ضیاء الدین سید فضل اللّه راوندی» و «محمّد بن علی بن سلیمان راوندی» نام برد.

قطب الدین راوندی که در نیمهٔ دوم قرن ششم هجری در جهان تشیع درخشید، عالِم فاضلی است که در تفسیر قرآن، حدیث، فقه و کلام به مقام والایی دست یافته و اینک پس از گذشت قرن ها، تالیفاتش هنوز مورد توجه اندیشمندان است.

وی بالغ بر دویست استاد از اهل سنت و شیعه را درك کرده[۲] و با نقل روایات عامه در تقویت نظریات خویش، توجه دانشمندان اهل سنت را هم به خود جلب کرده است.

چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی در موارد مختلف به نقل سخنانی از شرح نهج البلاغهٔ وی پرداخته و مباحث قطب را به بحث و گفتگو نشسته است.

مشایخ و شاگردان

قطب راوندی در خانواده‌ای شیعی که همه اهل فضل و کمال بوده‌اند، تربیت یافته است. جد، پدر، برادر و فرزندان قطب همه از دانشمندان شیعه هستند. برخی از اساتید وی به قرار زیر است:

۲. روضات الجنات، ج۲، ص۴۱۹

۱ـ ابو جعفر بن کمیح
۲ـ ابو نصر الفاری
۳ـ ابو الصمصام احمد بن سعید طوسی
۴ـ ابوالحسین احمد بن محمّد بن علی مرشکی
۵ـ ابو سعد حسن بن علی ارآبادی
۶ـ ابوالقاسم حسن بن محمّد حدیقی
۷ـ ابوعبد اللّه حسین مؤدب قمی
۸ـ ابو منصور شهریار بن شیرویه بن شهریار دیلمی
۹ـ ابو صمصام ذوالفقار بن محمّد بن معبد الحسینی
۱۰ـ ابوالفضل عبد الرحیم بن احمد شیبانی
۱۱ـ شیخ عبداللّه بن حسن (حسین) راوندی
۱۲ـ علی بن ابي طالب سلیقی
۱۳ـ ابوالحسن علی بن علی بن عبد الصمد تمیمی نیشابوری
۱۴ـ ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی
۱۵ـ شیخ مجتبی بن داعی حسنی رازی
۱۶ـ سید ابوالبرکات محمّد بن اسماعیلی
۱۷ـ عماد الدین محمّد بن ابي القاسم طبری
۱۸ـ محمّد بن حسن طوسی (پدر خواجه نصیر الدین طوسی)
۱۹ـ ابوالحسن محمّد بن علی بن عبد الصمد تمیمی نیشابوری
۲۰ـ ابو جعفر محمّد بن مرزبان
۲۱ـ صفي الدین مرتضی بن داعی حسینی رازی
۲۲ـ ابوالقاسم مرزبان بن حسین بن کمیح
۲۳ـ ابو محاسن مسعود بن علی بن احمد صوانی
۲۴ـ شیخ هبة اللّه بن دعویدار

۲۵ـ ابوالسعادات هبة اللّه بن علی شریف حسنی[۳]

از میان شاگردان قطب راوندی نیز قاضی احمد بن علی بن عبد الجبار طوسی، قاضی جمال الدین علی بن عبد الجبار طوسی، علی بن محمّد مدائنی، عزالدین محمّد بن حسن علوی بغدادی، زین الدین ابو جعفر محمّد بن عبد الحمید بن محمود دعویدار، رشید الدین محمّد بن علی بن شهر آشوب سروی و دو فرزندش نصیر الدین حسین بن سعید راوندی و ظهیر الدین محمّد بن سعید راوندی از همه مشهورترند. البته راویان وی بیش از این شمارند.

آثار علمی

تالیفات قطب راوندی را بالغ بر هشتاد جلد دانسته اند.[۴] از همه مشهورتر کتاب «خرائج وجرائح» اوست. برخی از آثار او به قرار زیر است:

۱ـ فقه القرآن

۲ـ احکام الاحکام

۳ـ اسباب النزول

۴ـ الاغراب في الاعراب

۵ـ القاب الرسول وفاطمة والائمة علیهم السلام یا القاب الرسول وعترته (رسالهٔ حاضر)

۶ـ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة

۷ـ الاختلافات بین المفید والمرتضی في بعض المسائل الکلامیة

۸ـ تفسیر القرآن الکریم

۹ـ تهافت الفلاسفة

---

۳. ر.ك: مقدمهٔ «فقه القرآن» و «منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة».

۴. مفاخر اسلام، ج۳، ص۴۷۶

۱۰ـ جواهر الكلام في شرح مقدمة الكلام

۱۱ـ الخمس

۱۲ـ قصص الأنبياء

۱۳ـ الفقهاء

۱۴ـ ضياء الشهاب في شرح الشهاب

۱۵ـ المستقصى في شرح الذريعة

شعر قطب راوندی

قطب راوندی علاوه بر مکانت علمی در فقه و اصول و تفسیر و حدیث شاعری نکته سنج بود. وی غالب اشعارش را به زبان عربی در مدایح اهل بیت عصمت و طهارت سروده است. نمونه ای از اشعار اوست:

بنو الزهراء آباء اليتامى	إذا ما خوطبوا قالوا سلاما
هم حجج الإله على البرايا	فمن ناواهم يلق الآثاما
فكان نهارهم أبدا صياما	وليلهم كما تدرى قياما
الم يجعل رسول الله يوم الـ	غدير علياً الأعلى إماما؟
الم يک حيدر وما هما ما؟	الم يک حيدر خير مقاما؟

یعنی: «امامانی که از فرزندان زهرایند، پدر یتیمان و درماندگان هستند. آنها چون با بدگویان روبرو شوند، خوش رویی نشان می دهند. آنان حجت های پروردگار بر مردم روی زمین می باشند وهر کس با آنان دشمنی کند مجرم و گناهکار است.

آنها روزها را به روزه داری و شبها را به عبادت خدا مشغولند. آیا پیغمبر ـ صلّی اللّه علیه وآله ـ در روز غدیر خم علی ـ علیه السلام ـ را به پیشوایی مردم منصوب نداشت؟ آیا امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ سروری بزرگوار نیست؟ و آیا او نزد خدا و رسول دارای بهترین مقام ها نبود؟

قطب الدین راوندی پس از سال ها تلاش در جهت معرفی مکتب اهل بیت-علیهم السلام-در روز ۱۳ یا ۱۴ شوال ۵۷۳ هجری به جهان باقی شتافت. آرامگاهش در صحن بزرگ حضرت فاطمه معصومه-سلام الله علیها-در شهر مقدس قم، مزار عامه و خاصه است.

روش تحقیق

با توجه به آثار قطب می توان وی را از دانشمندان بزرگ شیعه محسوب داشت که غالب تالیفات خویش را به اسلوب روایی و نقل حدیث در موضوع مورد نظر نگاشته است که در «القاب الرسول وعترته(ع)»، نیز از این روش پیروی شده و ما در حدّ میسور آیات و روایات را به مراجعی که در دسترس بود، ارجاع دادیم و در مواردی که عین عبارت را مشاهده نکردیم، بلکه مضمون روایت را یافتیم، با عبارت «انظر» مشخص نمودیم.

ما توفیقي إلاّ بالله، علیه توکلت وإلیه أنیب

سید علی رضا سید کباری

۱۵ شوال ۱٤۱۸ برابر با ۱۳۷٦/۱۱/۲٤

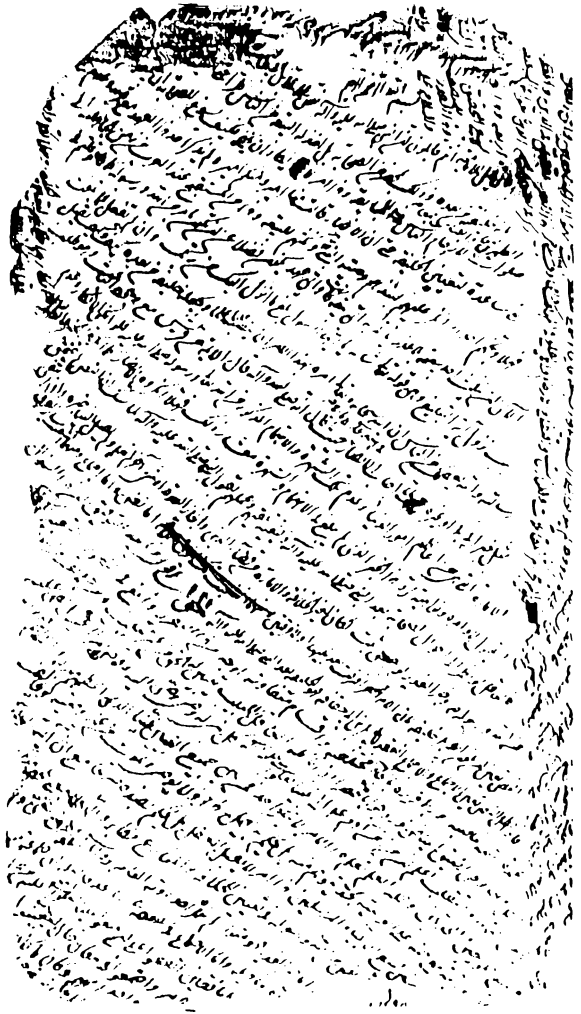

صفحه' اول نسخه' خطی القاب الرسول وعترته

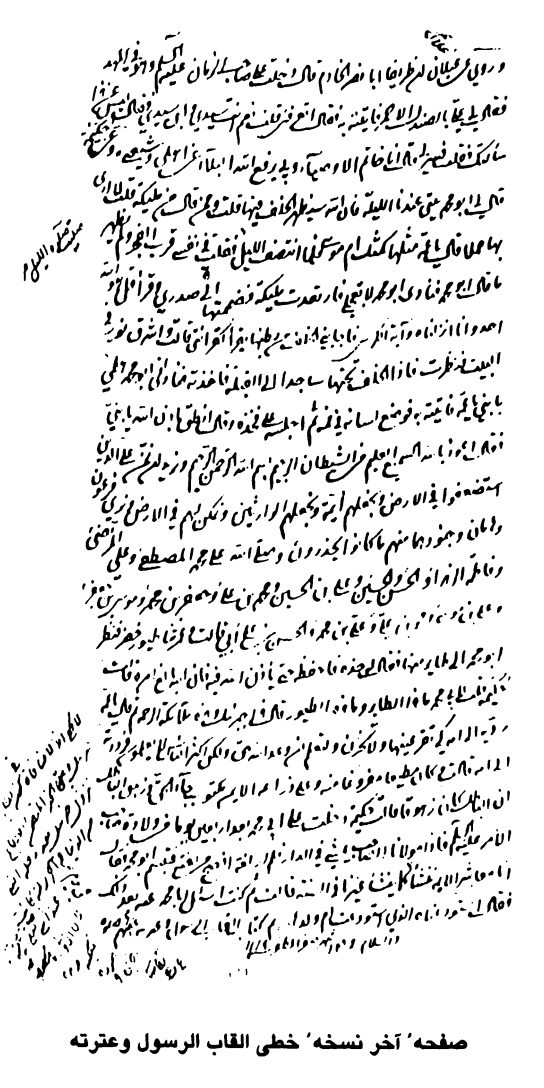

صفحه' آخر نسخه' خطی القاب الرسول وعترته

بسم الله الرحمن الرحيم

(وافوّض امرى إلى اللّه)[1]

امّابعد حمد اللّه الّذي انزل القاب اوليائه على التخصيص من السماء، والصلاة على محمّد وآله المخصوصين من قبل اللّه باشرف الالقاب والاسماء، فإنّ بعض الاصدقاء المحقّقين والعلماء الرّبانيّين سالني ان اذكر القاب رسول اللّه والائمّة المعصومين عليه و عليهم السّلام وان أُبيّن الوجه في اختصاص كلّ واحد منهم بلقب مفرد مع كون جميعهم منعوتاً به. الا ترى انّهم جميعاً مصطفون و مرتضون وعابدون و صادقون واتقياء وازكياء؟ ثمّ يلقّب احدهم بشيء من ذلك دون الآخر، فلبيّت دعوته واجبته إلى ذلك مستعينا باللّه سبحانه، فما التّوفيق إلاّ منه ولا العصمة إلاّ من لديه، وهو حسبي ونعم المعين.

اعلم انّ القاب بني آدم واسماءهم وكناهم الّتي وسمهم بها آباؤهم وامّهاتهم، ومن يجري مجراهم من المخلوقين، كلّها بدل من الإشارة لاتفيد فيمن تختصّ به شيئاً ولا تكسبهم مدحاً ولا ذماً ولا تعظيماً ولا تحقيراً في الحقيقة.

فامّا من سمّاه اللّه تعالى ولقّبه باسم يفيد علوّ منزلة وعظم شان للمسمّى والملقّب، فإنّ تلك الاسماء والالقاب فيهم بمنزلة الصّفات المفيدة والاوصاف المشرّفة، وإن كانت اسماء عَلَم ايضاً لهم. وكذا على عكس ذلك، الا ترى انّ الملعون الّذي يوسوس النّاسَ قد سمّاه اللّه تعالى بـ«ابليس» و«الشّيطان الرجيم» و «المريد» و«المارد» و نحوها. وكلّها

---

١. غافر ٤٠: ٤٤

مفيدة فيه؛ لأنّه آيس من رحمة اللّه وبعيد من الخيرات ومطرود وعاصٍ.

وإذا تبـيّنت ذلك فـاعلم انّ كثرة اسـماء رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله والقابه الّتي خصّه اللّه بهـا ليست للتّعريف والعلميّة فقط، وإنّما هي لتعظيـمه وتبجيله صلّى اللّه عليه وآله وسلّم، وكـذلك الـكلام في كـثرة اسـماء حـجج اللّه ائمّة المؤمنين الاثني عـشر من اهل بيتـه والقـابهم الّتي اوحى اللّه تعـالى بهـا إلى رسـول اللّه صلى اللّه عليـه وآله وسلّم، فإنّهـا كلّها تنبئ عن مثابتـهم عند اللّه واستحقـاقهم التحميـد والتّشريف لديه تـعالى، وإنّه يجب على الامم ان يعزّزوهم ويعظّموهم، فهم الرّعاة والحـجج على هؤلاء، وهـم الرعايا لهم والمحجوج عليهم. وإنّك ترى في كتـاب اللّه تعالى وفي الاحاديث النبويّة من ذلك ما هو مجمل و مفصّل، ونحن بعون اللّه ننبّه على اكثر ما يتضمّن ممّا نحن بصدده إن شاء اللّه تعالى.

بابٌ في ألقاب النبيّ صلّى الله عليه وآله

في ذكر رسول الله صلّى الله عليه وآله، روي انّ النبيّ صلّى الله عليه وآله قال: «إذا اراد الله الحشرَ والنّشر احيى جبرئيل اوّلاً وامره ان ياتي إلى قبري ويدعوني فياتيني ويناديني فيقول: يا رسول الله، يا نبيّ الله، يا ابا القاسم، يا محمّد، يا احمد، يا خاتم النّبيين، يا سيّد الخلائق اجمعين، ولايسمع مني جواباً فيقول: إلهي انت عالم لاتعلّم، فيامره الله ان يدعوه باحبّ الأشياء إليه فيقول جبرئيل: يا شفيع المذنبين، فاقول لبّيك.»[2]

وروي عن آمنة امّ النّبيّ عليهما السلام: لمّا حملت به رايت في نومي كانّ آتياً اتاني فقال لي: قد حملت بخير الأنام وفي كلّ شهر من تلك السنّة اسمع نداءً من السّماء ابشروا فقد آن للميمون المبارك الخروج إلى الأرض، وإذا اخذني الطّلق رايت نسوة كالنخل احدقن بي فاضاء منّي نور وخرج محمّد صلّى الله عليه وآله، فرايته ساجداً حتّى رايت[3] من ذلك النور إلى قصور بُصرى وسمعت صوتاً: سمّيه محمّداً وانا المحمود وهذا محمّد شققت اسمه من اسمي، ورايت ثلاثة نفر كانّ الشّمس تطلع من وجوههم معهم إبريق فضّة وطشت من زمرّد اخضر، فغسلوه وختموا ما بين كتفيه ولفّوه في الحرير، وقالوا له: ابشر يا حبيبَ الله انت سيّد ولد آدم وعزّ الدّنيا وشرف للآخرة، فطوبى لمن دخل في دعوتك واحبّك وتمسّك بعدك بوصيّك والأئمّة من ولدك الأوصياء المرضيّين. واسمه في التوراة: احمد عبدي المختار لافظّ ولاغليظ.[4]

---

٢. هذا الحديث لايخلو من إشكال بالنسبة إلى افهامنا القاصرة، وما يخطر ببالي البالي انّ الله سبحانه وتعالى خصوصاً في ملك النشاة جعله مبرّءاً من المكروهات ومختاراً بالاختلاف في الدرجات والقربات، ولمّا كان العود إلى العالم الجسمانيّ مستلزماً لانقطاع ما عن التجرّد الروحانيّ ونوع انخفاض عن العالم الربّاني كرهه ولم يجب جبرئيل لاسيما. (هامش الاصل).

٣. نظرت. (هامش الاصل).

٤. الخرائج والجرائح، ج١، ص٧٩، بحارالانوار، ج١٥، ص٢١٣

«وعن سرافة بن جَعْشم: قدمنا الشّام وأنا رابع اربعة فنزلنا على غدير فيه شجرات وقربه[٥] ماء لديرانيّ، فقال: من انتم؟ قلنا: من مُضَر، قال: ايّ المضريّين؟ قلنا: من خندف، قال: سيبعث فيكم وشيكاً نبيّاً اسمه محمّد(ص)، فلمّا صرنا إلى عند اهلنا ولد لكلّ رجل منّا غلام فسمّيناه محمّداً. وهذا ايضاً من اعلامه.»

ومنها انّ اللّه تعالى حفظ اسمه حتّى لم يسمّ باسمه احدٌ قبله كما فعل بإبراهيم وإسحاق ويعقوب وصالح ويحيى وغيرهم.

فصل فمن القابه المصطفى والمنتجَب

وقد روي انّ من دعا فقال: يا مصطفىَ محمّد وآله صلّ عليهم، فإنّه يستجاب دعاؤه.

وفي دعوات شهر رمضان: «سُبْحانَ مَنْ اكْرَمَ مُحمّداً، سُبْحانَ مَنِ انتَجَبَ مُحمّداً، سُبحانَ مَنِ انتَجَبَ عَلِياً، سُبحانَ مَنْ خَصَّ الحَسَنَ وَالحُسَيْنَ، سُبْحانَ مَنْ فَطَمَ بِفاطِمَةَ مُحِبّيها مِنَ النّارِ.»[٦]

ومن القابه البشير، النّذير، السّراج، المنير، الشّاهد، الداعي، المبشّر، المنذر، المدّثر، المزمّل.

ومعناها انّه عليه السلام مبشّر بالجنّة لمن اطاع اللّه، ونذير ومخوّف بالنّار لمن عصى اللّه وعصاه، يُهتَدى به كما يُهتدى بالسّراج المنير الّذي يصدر النّور من جهته إمّا بفعله وإمّا لأنّه سبب له، وهو الشّاهد على امّته فيما يفعلونه ويتولّونه من طاعة ومعصية وما يفعلون من إيمان وكفر بامارة وعلامة لهما ليشهد لهم وعليهم يوم القيمة فيجازيهم اللّه بحسبه.

والمزمّل لأنّه زمّل امراً عظيماً ـ اي حمله ـ والزمل: الحمل، وازدمله: احتمله، وقيل: إنّه كان تلفّف في مريط[٧] سداه شعر، ولحمته وبر، وهو ثناء عليه وتحسين لحاله الّتي كان عليها من القناعة بالقليل من حطام الدّنيا.

---

٥. مقام. (هامش الاصل).

٦. تهذيب الاحكام، ج٣، ص٩٨، بحارالانوار، ج٩٨، ص١٣٩

٧. مرط. (هامش الاصل).

والمدّثر قريب منه وهو لابس الدّثار وهو ما فوق الشعار، والشعار ثوب على الجسد. ومنه قوله عليه السلام: «الانصار شعار والنّاس دثار[٨]» فقال عليه السلام: «نوديت فرفعت راسي فإذا جبرئيل في الهواء فانعبني اعباء الوحي فقلت: دثّروني دثّروني.»[٩]

وامّا الوجه في جميع تلك الالقاب فإنّه عليه السلام مختار، مصطفى، منتجَب اصطفاه الله تعالى حبيباً لنفسه، واختاره من ذريّة الانبياء ليكون خاتمهم، وانتجبه فالطف له حتّى تفرّغ لعبادته واتّباع مرضاته واختصّه بالكرامة السّنيّة استحقاقاً من آباءٍ طيّبين طاهرين وأمّهات طاهرات.

وقد قال الله تعالى له عليه السلام: «لولاك لما خلقت الافلاك، ولولاك لما خلقت الكونين.»[١٠]

فاصطفى الله قبله آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل عمران على عالمي زمانهم لطفاً لأممهم، واصطفى محمّداً وآله وانبا بهم الملائكة قبل وجودهم واخبرهم باحوالهم واوصافهم وكيفيّة قيامهم بما يجب عليهم، واوحى إلى الانبياء باخبارهم وآثارهم فكان محمّداً وآله لطفاً للملائكة والانبياء وامهم ولمن يكون إلى قيام السّاعة من المكلّفين، وإنّما اختار الله محمّداً وانتجبه واصطفاه لاستحقاقه المنزلة العظيمة الّتي تقتضي ذلك، وقد قُرِئ ايضاً «وآل محمّد على العالمين» في قراءة اهل البيت عليهم السّلام وفي شواذّ العامّة. وقال تعالى: «يا ايّهُا النّبيُّ إنّا ارْسَلْناكَ شاهداً وَمُبَشّراً وَنَذيراً وَداعياً إلَى اللهِ بإذْنِه وَسِراجاً مُنيراً.»[١١]

وصف الله محمّداً بخمسة اوصاف هاهنا، وقابل كلاً منهما بخطاب مناسب له:

---

٨. مسند احمد بن حنبل، ج٤، ص٤٢، صحيح البخاري، ج٥، ص١٠٤

٩. انظر: مسند احمد بن حنبل، ج٣، ص٣٠٦، كنزالعمال، ج٢، ص١٢

١٠. النقض، ص٤٧٨، اخلاق ناصري، ص٦٣، مشارق انوار اليقين، ص٣١، إحقاق الحقّ، ج١، ص٤٣٠ايضاً انظر: شرح تعرف، ج٢، ص٤٦

«لولا محمّد(ص) ما خلقتُ الدّنيا والآخرَةَ ولاالسّموات والأرْضَ ولا العَرْشَ ولا الكرسيَّ ولا اللوحَ والقَلم ولاالجنّة ولاالنار، ولولا محمّدٌ ما خلقتُكَ يا آدَمُ». احاديث مثنوي، ص١٧٢

١١. الاحزاب٣٣: ٤٥

قابل الشّاهد بقوله «وبشّر المؤمنين» لأنّه كان شاهداً على امّته، وهم يكونون شهداء على سائر الامم وهو الفضل الكبير. وقابل المبشّر بالإعراض؛ لأنّه إذا اعرض عن الكافرين والمنافقين اقبل جميع إقباله على المؤمنين. وقابل النذير بـ«دع اذاهم» لأنّه إذا ترك خوفَه من اذاهم إيّاهُ لابدّ لهم من عقاب عاجل او آجل كانوا منذرين به في المستقبل. وقابل الدّاعي إلى اللّه بتيسيره وتوفيقه بقوله «وتوكّل على اللّه» لانّ من توكّل على اللّه يسّر عليه كلّ عسير. وقابل السّراج المنير بالاكتفاء به تعالى وكيلاً؛ لانّ من آثره اللّه برهاناً على جميع خلقه كان جديراً بان يكتفي به عن جميع خلقه.

فصل

واعلم انّ اللّه تعالى خاطب بقوله: «يا ايّها المزّمّل» في بدء الوحي ولم يكن قد بلّغ شيئاً، ثمّ خوطب بعد ذلك بقوله: يا ايّها النّبيّ، يا ايّها الرّسول. والمعنى «يا ايّها المزّمّل» بعَباء النّبوّة والمتحمّل لاثقالها صلّ باللّيل إلاّ قليلاً منه.

ثمّ قال: يا ايّها المدّثر، اي يا ايّها المتدّثر بثياب التّواضع ولباس العبيد قم قيامَ عزم وتصميم فانذر، اي فحذّر اوّلاً قومَك ثمّ جميع الناس من عقاب اللّه وعذابه إن لم يؤمنوا وإن آذوك واسمعوك، والمعنى فافعل الإنذار من غير تخصيص له باحد. فكانّه امره اللّه بالمزّمّل ان يبدا بنفسه، وبالمدّثر ان يامر النّاس. ولمّا انتشرت دعوته قال اللّه تعالى: «يا ايّها النّبيّ إذا طلّقتم النّساء»[١٢]، «يا ايّها النّبيّ لم تحرّم ما احلّ اللّه لك»[١٣]، فامره بتبليغ احكام الشرع. ولمّا كان آخر امره وقربت وفاته قال اللّه له عليه السلام «يا ايّها الرسول بلّغ ما أُنزل إليك من ربّك.»[١٤]

وبالإسناد عن ابي بكر بن مردويه الأصبهاني، حدّثنا محمّد بن عليّ بن دُخَيّم، حدّثنا احمد بن حازم، حدّثنا إبراهيم اسحاق اصبّى، حدّثنا عمرو بن ابي المقدام وهو

---

١٢. البقره ٢: ٢٣١ و ٢٣٢ و ٢٣٦ و الطلاق٦٥: ١

١٣. التحريم٦٦: ١

١٤. المائده٥: ٦٧

عمرو بن ثابت، عن أبي حمزة الثّمالي، عن سعيد بن جبير، عن أبي الحمراء خادم رسول الله صلّى الله عليه وآله أنّه قال: «سمعت رسول الله عليه الصلاة والسّلام يقول: رأيت ليلة أُسري بي إلى السماء على ساق العرش الأيمن مكتوباً: **«لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله، صفوتي من خلقي، أيّدته بعليّ ونصرته به.»**[١٥]

وبإسناده عن انس «انّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: انا وعليّ حجّة الله على عباده.»

وعن ابن عبّاس: أوّل من يكسى من حلل الجنّة إبراهيم لخلّته، ثمّ محمّد لانّه صفوة الله، ثمّ عليّ. وقوله عزّ وجلّ: **«إنّ الله يامر بالعدل والإحسان»**[١٦] فالعدل رسول الله، والإحسان عليّ، والذي جاء بالصّدق رسول الله، وصدّق به عليّ.[١٧]

فصل في ذكر اللّوح الذى عليه أسماء النّبيّ وأوصيائه عليهم السلام

عن جابر: دخلت على فاطمة عليهما السلام وقدّامها لوح أخضر ظننت أنّه من زمرّد، ورأيت فيه كتاباً شبيه نور الشّمس فيه اثنى عشر اسماً ثلاثة في ظاهره وثلاثة في باطنه وثلاثة في آخره وثلاثة في طرفه، فقلت: أسماء من هؤلاء؟ قالت: أسماء الأوصياء، أوّلهم ابن عمّي واحد عشر من ولدي آخرهم القائم، فرأيت محمّداً محمّداً محمّداً في ثلاثة مواضع، وعليّاً عليّاً في أربعة مواضع، فقالت فاطمة: هذا اللّوح اهداه الله إلى رسوله فاعطانيه ابي ليسرّني، وفيه:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمّد نوره وسفيره وحجابه ودليله، فإيّاي فاعبد وعليّ فتوكّل، إنّي لم ابعث نبيّا فاكملت أيّامه إلاّ جعلت له وصيّا، وإنّى فضّلتك على الأنبياء، وفضّلت وصيّك عليّا على الأوصياء، واكرمتك بشبليك وسبطيك بعده الحَسَن

---

١٥. بحارالانوار، ج٣٦، ص٥٣، وج٣٦، ص٣١٠

١٦. النحل١٦: ٩٠

١٧. بحارالانوار، ج٣٥، ص٤١١

والحسين، فجعلت حسنا معدن علمي، وجعلت حسينا خازن علمي، واكرمته بالشهادة، وجعلت كلمتي التامّة معه، بعترته اثيب واعاقب، اوّلهم عليّ سيّد العابدين وزين اوليائي الماضين، وابنه شبيه جدّه المحمود محمّد الباقر لعلمي والمعدن لحكمتي، سيهلك المرتابون في جعفر لاكرمنّ مثواه ولاسرّنّه في اشياعه، انتجبت بعده موسى لانّ خيط فرضي لاينقطع، وويل للمغترّين الجاحدين عند انقضاء عبدي موسى وحبيبي وخيرتي، إنّ المكذّب بالثّامن مكذّب لكلّ اوليائي وهو عليّ وليّي وناصري ومن اضع عليه اعباء النّبوّة وامتحنه بالاضطلاع بها، يقتله عفريت متكبّر يدفن بالمدينة الّتي بناها العبد الصالح إلى جنب شرّ خلقي، حقّ القول منّي لاقرّنّ عينيه بمحمّد ابنه وخليفته من بعده فهو وارث علمي ومعدن حكمتي وموضع سرّي وحجّتي على خلقي، واختم بالسعادة لابنه عليّ وليّي وناصري والشاهد في خلقي وامينى على وحيي، اخرج منه الداعي إلى سبيلي والخازن لعلمي الحَسَن، ثمّ اكمل ذلك بابنه رحمة للعالمين.»

وفي رواية اخرى: «انّ جابراً قال: يا رسول اللّه، ومن الأئمّة من ولد عليّ؟ قال: الحَسَن والحسين سيّدا شباب اهل الجنّة، ثمّ سيّد العابدين في زمانه عليّ بن الحسين، ثمّ الباقر محمّد بن عليّ، ثمّ الصادق جعفر بن محمّد، ثمّ الكاظم موسى بن جعفر، ثمّ الرضا عليّ بن موسى، ثمّ التقيّ محمّد بن علي، ثمّ النقي عليّ بن محمّد، ثمّ الزّكيّ الحَسَن بن عليّ، ثمّ ابنه القائم بالحقّ مهديّ امّتي الذي يملأ الأرض عدلاً، بهم يحفظ اللّه الأرض ان تميد باهلها.»[١٨]

١٨. كمال الدين وتمام النعمة، ص٣٠٨ـ٣١١

باب في ذكر أمير المؤمنين عليّ عليه السّلام

[فصل في ميلاد عليّ بن أبي طالب عليه السلام]

عن الصادق عليه السلام: «انّ فاطمة ابنة اسَد قالت: لمّا حملت بعليّ رآني رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله بعد اربعة اشهر، فقال: إنّ معك حملاً يا امّاه، قلت: نعم. قال: إن ولدتيه ذكراً فهبيه لي اشدد به ازري وأُشركه في أمري، فسمعه ابو طالب فقال: عزيزي، انا غلامك وفاطمة جاريتك، إن ولدت ذكراً او أُنثى فهو لك.

فلمّا تمّت شهوري طفت بالبيت ثلاثاً فضربني الطلق فاستقبلني محمّد وقال: مالي اري وجهك متغيّراً؟ قلت: ضربني الطّلق. قال: فرغت من الطواف؟ قلت: لا. قال: طوفي، فإن اتى عليك امر لا تطيقينيه فادخلي الكعبة فهي ستر اللّه، فلمّا كنت في السابعة وعلاني مالا أُطيقه دخلت الكعبة، فلمّا توسطتها بإزاء الرّخامة الحمراء ولدت عليّا ساجداً للّه، فسمعته يقول:

«سبحانك سبحانك»، و رايت نوراً من عليّ قد ارتفع إلى السماء، وبقيت ثلاثة أيّام في بيت اللّه آكل من ثمار الجنّة.

وسمعت هاتفاً يقول: «يا فاطمة سمّيه عليّاً فهو عليّ وانا عليّ الأعلى وهو الإمام بعد حبيبي محمّد رسول اللّه، وهو وليّي اشتققت اسمه من اسمي.»

قالت فلمّا رآه النّبيّ عليه السلام قال: «الحمد للّه الّذي اتمّ لي الوعد وانجز لي الموعود»، وقال سمّيه عليّاً، فوضع النّبيّ لسانه في فيه فلم يزل[19] يمصّه، ونادى ابوطالب:

---

١٩. في رواية اخرى من بشائر المصطفى مرفوعة إلى يزيد بن قعنب قال: كنت جالساً مع العبّاس بن عبد المطلب رضي اللّه عنه وفريق من بنى عبد العزّى بإزاء بيت اللّه الحرام.

إذ اقبلت فاطمة بنت اسد امّ امير المؤمنين عليه السّلام وكانت حاملاً به لتسعة اشهر وقد اخذها الطلق، فقالت: يا ربّ إنّي مؤمنة بك وبما جاء من عندك من رسُل وكتب وإنّي مصدّقة بكلام جدّي إبراهيم الخليل عليه

<

يا رَبِّ يا ذَا الغَسَقِ الدُّجيِّ وَالقَمَرِ المُبْتَلَجِ المُضيِّ
بَيِّنْ لَنا مِنْ حُكْمِكَ المُقضيِّ ماذا تَرى في اسْمِ ذَا الصَّبيِّ

فلمّا اصبح إذا هو بلوح اخضر فيه مكتوب:

خُصِصْتُما بالوَلَدِ الزَكيِّ وَالطاهِرِ المُنْتَجَبِ الرضيِّ
فَاسْمُهُ مِنْ شامِخٍ عَليِّ عَليٌّ اشْتَقَّ مِنَ العَليِّ

فعلّق ابوطالب اللّوح على الكعبة، فلم يزل معلّقاً عليها إلى ايّام هشام بن عبدالملك.

وبالإسناد «عن عبّاس بن عبد المطّلب قال: كنت قاعداً بإزاء الكعبة وإذا فاطمة بنت اسد تقول: يا ربّ إنّي مؤمنة بك وبما جاء من عندك وبكلّ نبيّ من انبيائك، اسالك بحقّ هذا البيت ومن بناه، وبحقّ هذا الإمام الكريم والنّبإ العظيم الّذي في احشائي فإنّي موقنة بانّه احد آياتك وعلاماتك، لما يسّرت عليّ ولادتي.

قال العبّاس: فرايت البيت قد انفتح من ظهره ودخلت فيه فاطمة ثمّ عادت الفتحة

السلام، وانّه بنى البيت العتيق فبحق الّذي بنى هذا البيت والمولود الذي في بطني إلاّ ما يسرّت عليّ ولادتي.
قال يزيد بن قعنب: فرايت البيت قد انشقّ عن ظهره ودخلت فاطمة فيه وغابت عن ابصارنا وعاد إلى حاله فرمنا ان ينفتح لنا قفل الباب فلم ينفتح، فعلمنا ان ذلك من امر الله تعالى. ثم خرجت في اليوم الرابع وعلى يدها اميرالمؤمنين عليّ بن ابي طالب عليه السلام.
ثم قالت: انيّ فضّلت على من تقدّمني من النساء، لانّ آسية بنت مزاحم عبدت الله سرّاً في موضع لايحب الله ان يعبد فيه إلاّ اضطراراً، وإن مريم بنت عمران هزّت النخلة اليابسة بيدها حتّى اكلت منها رطباً جنيّاً، وإنّي دخلت بيت الله الحرام فاكلت من ثمار الجنة وارزاقها. فلمّا اردت ان اخرج هتف بي هاتف: يا فاطمة، سمّيه علياً فهو عليّ، والله العليّ الاعلى يقول: شققت اسمه من اسمي وادبته بادبي واوقفه على غامض علمي، وهو الذي يكسّر الاصنام في بيتي، وهو الّذي يؤذّن فوق ظهر بيتي و يقدّسني ويمجّدني، فطوبى لمن احبّه واطاعه، وويل لمن ابغضه وعصاه.
قالت فولدت علياً ولرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثلاثون سنة، واحبّه رسول الله(ص) حبّاً شديداً وقال لها: اجعلي مهده بقرب فراشي و كان(ص) يلي اكثر تربيته، وكان يطهّر عليّاً في وقت غسله، ويوجره اللبن عند شربه، ويحرّك مهده عند نومه، ويناغيه في يقظته، ويحمله على صدره ورقبته ويقول: هذا اخي و وليّي وناصري وصفيّي وذخري وكهفي وصهري، ووليّي وزوج كريمتي وأميني على وصيّتي وخليفتي، وكان رسول الله(ص) يحمله دائماً ويطوف به جبال مكة وشعابها واوديتها وفجاجها، صلى الله على الحامل والمحمول. «كشف الغمة في معرفة الأئمة»، ج١، ص٨٣ـ٨٤

فالتزقت، فاردنا ان نفتح الباب لتصل إليها نساؤنا فعالجنا الباب فلم ينفتح فعلمنا انّ ذلك من امرالله، وبقيت فاطمة ابنة اسد ثلاثة ايّام في البيت، واهل مكّة يتعجّبون من ذلك.[٢٠]

فصل

«وبالإسناد عن محمّد بن ابي الثلج حدثنا يوسف موسى العطّار، عن وكيع بن الجرّاح [الجناح] عن الاعمش، عن ابي صالح، عن ابن عبّاس انّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: قال لي ربّي تبارك وتعالى: «إنّي انا العلي الاعلى، اشتققت اسم عليّ من اسمي فسمّيته عليّاً، ثمّ انزل عليّ بعقب ذلك «وَوَهَبْنا لَهُمْ مِن رَحْمَتِنا وجَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيّا».

قال محمّد حدثنا عيسى بن مهران الصّبّي حدثنا ابو الوليد الصبي حدثنا عبد الواحد بن ابي عمرو الأسديّ، عن الكلبيّ، عن ابي صالح، عن ابي هريرة، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: «مكتوب على العرش: لا إله إلاّ انا وحدي محمّد عبدي و رسولي نصرته بعليّ»، فنزلت بعقبه هذه الآية: «هُوَ الَّذي أَيَّدَكَ بِنَصْرِه وَبالمؤمنى»[٢١] يعني بعليّ.

قال محمّد حدثنا محمّد بن الحَسَن، عن حمّاد بن عيسى، عن ابي المختار، عن الجارود، عن ابي عبدالله عليه السّلام في قوله تعالى: «يَوْمَ يَأتي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ»،[٢٢] قال اميرالمؤمنين عليّ عليه السّلام: «ما لله آية اكبر منّي».[٢٣]

عن عمرو بن الحمق قال: كنت جالساً عند النّبيّ صلّى الله عليه وآله فقال: «اتحبّ ان اُريك آية الجنّة» فمرّ عليّ بن ابي طالب عليه السّلام، قال: «هذا واهل بيته آية الجنّة» ومرّ معاوية فقال عليه السّلام: «هذا آية النّار» فلمّا وقعت الفتنة فررت من آية النّار إلى آية الجنّة.[٢٤]

وروي عن الحسين عليه السّلام: «كان إذا دعا اباه يقول: يا ابا الحَسَن، وكان الحَسَن يدعو اباه فيقول: يا ابا الحسين».

---

٢٠. علل الشرايع، ج١، ص١٣٦، معاني الاخبار، ص٦٢، روضة الواعظين، ص٧٦

٢١. الانفال، ٦٢

٢٢. الانعام، ١٥٨

٢٣، بحارالانوار، ج٢٣، ص٢٠٦

٢٤. نورالثقلين، ج٤، ص١٠٦ و ج٥، ص١٥٨، بصائر الدرجات، ص٧٧

وعن أبي بكر بن مردويه، حدثنا إبراهيم بن محمّد حدثنا محمود بن محمّد بن الصبّاخ حدثنا عبدالعزيز بن أبي حازم، عن أبيه، عن سهل بن سعد «انّ رجلاً أتاه فقال: اتسبّ؟ هذا أمير المدينة يدعوك لتسبّ عليّاً عند (على خ ل) المنبر، قال: قال فاقول ماذا؟ قال تقول: ابو تراب، فضحك سهل ثمّ قال: «واللّه ما سمّاه إيّاه إلاّ رسول اللّه، واللّه ما كان من اسم أحبّ إليه منه». [٢٥]

قال عبدالعزيز فقال ابي حدثنا العبّاس: كيف كان ذلك؟ فقال: «دخل عليّ على فاطمة ثمّ خرج فاضطجع في المسجد، فخرج النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله فوجد رداء عليّ قد سقط عن ظهره وخلص التّراب إلى ظهره، فجعل رسول اللّه يمسح التّراب عن ظهره ويقول: اجلس ابا تراب اجلس ابا تراب»، واللّه ما من اسم أحبّ إليه منه، ما سمّاه به إلاّ رسول اللّه». [٢٦]

وعن ابن مردويه حدثنا محمّد بن احمد بن إبراهيم حدثنا عبداللّه بن محمّد بن عبدالعزيز، حدثنا عبدالرحمن بن صالح حدثنا ابوطالب يحيى بن عبداللّه بن عطاء المكّيّ، عن أبي الطّفيل قال: «جاء رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله وعليّ عليه السلام نائم على التراب فأيقظه وجعل يمسح التراب عن ظهره، وخلص التراب إلى ظهره، فجعل رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله يمسح التراب عن ظهره ويقول: «إنّما انت ابو تراب»، قال سهل: كنّا نمدحه بهذا فارى أُناساً يعيبونه به». [٢٧]

---

٢٥. صحيح البخاري، ج٤، ص٢٠٨

٢٦. في الجمع بين الصحيحين: انّ رسول اللّه(ص) دخل على ابنته فاطمة، فقبّل راسها ونَحْرها، وقال: اين ابن عمّك؟ قالت: في المسجد. فوجد رداءه قد سقط عن ظهره، وخلص التراب إلى ظهره، فجعل يمسح عن ظهره التراب، ويقول: «اجلس يا ابا تراب» مرتين.
نهج الحقّ، ص٢٢٢ و ٢٢٣ وايضاً صحيح مسلم، ج٤، ص١١٠، صحيح البخاريّ، ج٥، ص٢٣، التاج الجامع للاصول، ج٣، ص٣٣٢، ذخائر العقبى، ص٥٦

٢٧. ومن كُناه ايضاً ما نقلته من كتاب مناقب ابن مردويه، عن جابر رضي اللّه عنه، قال: سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلم يقول لعلي بن ابي طالب عليه السلام قبل موته بثلاث:
«سلام عليك ابا الريحانتين، أُوصيك بريحانتيّ من الدنيا، فعن الدّنيا قليل ينهدّ ركناك واللّه خليفتي عليك».

وعن ابن مردويه، حدثنا احمد بن اسحق بن سنجاب، حدثنا محمّد بن يونس موسى، حدثنا حمّاد بن عيسى، حدثنا جعفر بن محمّد، عن ابيه، عن جابر: سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله يقول لعليّ قبل موته بثلاث: «سلام عليك ابا الريحانتين، اوصيك ريحانتيّ من الدنيا فعن قليل ينهدّ ركناك واللّه خليفتي عليك»[۲۸] فلمّا قبض رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله قال علي عليه السلام: هذا احد ركنيّ الّذي قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله، فلمّا ماتت فاطمة عليها السّلام قال عليّ هذا الرّكن الثاني الّذي قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وعليهم اجمعين.[۲۹]

فصل

اعلم ان القاب رسول اللّه والقاب الأئمّة الاثنى عشر من اهل بيته عليه وعليهم السّلام اكثر من ان تحصى، ولكلّ لقب سبب او وجه يخصّصه به وان لم نعلمه إلاّ جملة.

قال: فلمّا قبض رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلم قال عليّ عليه السلام: هذا احد ركنيّ الّذي قال لي رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلم، فلمّا ماتت فاطمة عليها السلام قال: هذا الركن الثاني الّذي قال لي رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلم.

ونقلت من كتاب مناقب الخوارزمي عن سهل بن سعد قال: استعمل على المدينة رجل من آل مروان قال: فدعا سهل بن سعد فامره ان يشتم عليّاً. قال: فابى سهل، فقال: اما إذا ابيت فقل: لعن اللّه ابا تراب، فقال سهل: ما كان لعليّ اسم احبّ اليه من ابي تراب، وإن كان ليفرح إذا دعي به، فقال له: اخبرني عن قصّته لم سمّي ابا تراب؟

فقال: جاء رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلم بيت فاطمة فلم يجد عليّاً في البيت، فقال: اين ابن عمّك؟ فقالت: كان بيني وبينه شيء فغاضبني فخرج ـ ولم تقل [يعني ترك القيلولة] عندي ـ فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلم لإنسان: انظر اين هو، فجاء، فقال: يا رسول اللّه، هو في المسجد راقد، فجاء رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلم وهو مضطجع قد سقط رداؤه عن شقّه فاصابه تراب، فجعل رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلّم يمسحه عنه و يقول: قم ابا تراب، قم ابا تراب. اخرجه ابوعبداللّه محمّد بن إسماعيل البخاري و ابو الحسين مسلم بن الحجّاج النيسابوريّ.

كشف الغمّة، ج۱، ص۹۰و ۹۱

۲۸. كشف الغمّة، ج۱، ص۹۱ـ۹۰

۲۹. كشف الغمّة، ج۱، ص۹۱

وهو عليه السلام «المرتضى»، لانّ اللّه عزّ وجلّ ارتضى عقيدته وافعاله واقواله واخلاقه، وارتضاها له رسول اللّه، ورضي اللّه ان يكون وزيراً لرسول اللّه وخليفةً له بعده ووصيّاً له، ورضيه رسول اللّه لنفسه وارتضاه إماماً ورضوا به و عنه، وهو «وليّ المؤمنين» و«موالي المؤمنين»، لانّه بعد رسول اللّه كان اولى بهم منهم بانفسهم وهو وليّ اللّه.

وعن عمّار: سمعت النبيّ عليه السّلام: «انّ اللّه زيّنك بزينة لم يزيّن العباد بزينة احسن منها[٣٠] الزّهد في الدّنيا فجعلك لاتنال منها ولاتنال منك، ووهب لك حبّ المساكين فجعلهم يرضون بك إماماً وترضى بهم اتباعاً».

عن بكربن مردويه حدثنا محمّد بن عليّ بن نعيم حدثنا احمد بن حازم الغفاريّ حدثنا نصر بن مزاحم حدثنا ابو خالد الواسطيّ، عن زيد بن عليّ، عن آبائه، عن النّبيّ عليه السّلام قال: «يا عليّ انت الوزير والخليفة والوصيّ في الأهل والمال وفي المسلمين في كلّ غيبة».[٣١]

وبإسناده عن زيد بن ارقم قال رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله: «الا ادلّكم على ما إن سالمتم عليه لم تهلكوا، إنّ وليّكم وإمامكم عليّ بن ابي طالب».[٣٢]

---

٣٠. مجمع الزوائد، ج٩، ص١٢١، كنزالعمّال، ج١١، ص٦٢٦، مناقب خوارزمي، ص١٦١، مستدرك الوسائل، ج١٢، ص٤٤

٣١. في كتاب سليم بن قيس الهلاليّ: ابان عن سليم بن قيس قال: سمعت عليّاً عليه السلام يقول: كانت لي من رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله عشر خصال ما يسرّني بإحداهنّ ما طلعت عليه الشمس وما غربت.
فقيل له: بيّنها لنا يا اميرالمؤمنين.
فقال: قال لي رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله: يا عليّ، انت الاخ وانت الخليل وانت الوصي وانت الوزير، وانت الخليفة في الاهل والمال وفي كل غيبة اغيبها. ومنزلتك منّي كمنزلتي من ربّي، وانت الخليفة في أمّتي. وليّك وليّي وعدوّك عدوّي، وانت اميرالمؤمنين وسيّد المسلمين من بعدي...، الحديث الاربعون، ج٢، ص٨٣٠

٣٢. عن زياد بن مُطرّف، عن زيد بن ارقم ـ و ربّما لم يذكر زيد بن ارقم ـ قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلم: من احبّ ان يحيى حياتي ويموت ميتتي و يسكن جنّة الخلد التي وعدني ربّي، فإنّ ربّي عزّ وجلّ غرس قضبانها بيده، فليتولّ عليّ بن ابي طالب فإنّه لن يخرجكم من هدى ولن يدخلكم في ضلالة. كشف الغمة، ج١، ص١

وبإسناده عن سلمان قال لي رسول اللّه: «هل تدري من وصيّي؟ قال: اللّه ورسوله اعلم، فقال صلّى اللّه عليه وآله: وصيّي وموضع سرّي عليّ». [٣٣]

وعن امّ سلمة انّ النّبيّ قال لي: «اشهدي انّ علياً وصيّي وانّه وليّي في الدّنيا والآخرة، وانّه يقاتل النّاكثين والقاسطين والمارقين». [٣٤]

فصل

عن الحافظ ابي بكر بن مردويه، حدثنا محمّد بن عليّ بن دخيل[دخيم] حدثّنا احمد بن خازم، حدثنا يحيى بن الحاى، حدثنا عبد العزيز بن محمّد، عن يزيد بن الهار، عن محمّد بن إبراهيم، عن نافع بن عجيز، عن أبيه، عن عليّ: انّ النّبيّ صلى اللّه عليه وآله قال له: «امّا انت فصفيي و اميني، قال: رضيت يا رسول اللّه».

وبإسناده عن عبد اللّه بن اسعد بن زرارة، عن ابيه قال النّبيّ صلى اللّه عليه وآله: «أوحى إليّ في عليّ بثلاث: انّه سيّد المسلمين، وإمام المتّقين، وقائد الغرّ المحجّلين». [٣٥]

وبإسناده عن انس قال، قال رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله: «يا انس، أوّل من يدخل

---

٣٣. «من السند، عن سلمان، قال: يا رسول اللّه، من وصيّك؟ قال: يا سلمان، من كان وصيّ اخي موسي؟ قال: يوشع بن نون. قال: فإنّ وصيّي و وارثي و من يقضي ديني و يُنجز موعدي عليُّ بن ابي طالب».
نهج الحقّ، ص٢١٣ و ٢١٤ و الهيثميّ في مجمع الزوائد، ج٩، ص١١٣ و كنز العمال، ج٦، ص١٥٦، وفي منتخبه في هامش المسند، ج٥، ص٣٢ و تهذيب التهذيب، ج٣، ص١٠٦، و كفاية الطالب، ص٢٩٣، شواهدالتنزيل، ج١، ص٧٧، الرياض النضرة، ص١٧٨، ذخائر العقبى، ص٧١

٣٤. روى ابن عبدالبرّ ـ وغيره من السنّة ـ في قوله تعالى: «واسال من ارسلنا من قبلك من رُسلنا»، قال: إنّ النّبيّ(ص) ليلة أُسري به جمع اللّه بينه وبين الانبياء، ثم قال له: سلهم يا محمّد، على ماذا بُعثتم؟ قالوا: بُعثنا على شهادة ان لا إله إلاّ اللّه وعلى الإقرار بنبوّتك والولاية لعليّ بن ابي طالب».
نهج الحقّ، ص١٨٣ و ينابيع المودة، ص٨٢. كفاية الطالب، ص٢٥ وقال: رواه الحاكم في النوع الرابع والعشرين من: معرفة علوم الحديث. اقول: رواه ص٩٦ و ١١٩، ومناقب الخوارزميّ، ص١٢١، شواهد التنزيل، ج٢، ص١٥٦، رواه باسانيد، وذخائر العقبى، ص٦٩ وقال: اخرجه العلاء في سيرته، و كنزالعمال، ج٦، ص١٥٦، مجمع الزوائد، ج٩، ص١٠٨

٣٥. الغدير، ج١٠، ص٢٧٩

اليوم اميرالمؤمنين وسيّد المسلمين وخاتم الوصيّين وإمام الغرّ المحجّلين، فجاء عليّ عليه السلام». [٣٦]

وبإسناده عن الرّضا عن آبائه عليهم السّلام، انّ النّبيّ صلى اللّه عليه وآله قال: «يا علي، إنّك سيّد المسلمين، وامام المتّقين، وقائد الغرّ المحجّلين، ويعسوب المؤمنين». [٣٧]

واليعسوب في اللّغة: سيّد النّحل، ويقال لعليّ عليه السّلام امير النّحل، وذلك انّ قوماً من الكفّار التجؤوا إلى سفح جبل فما خرج إليهم سريّة إلاّ عجزوا عن الوصول إلى

---

٣٦. اخبرنا ابوالحسن الفرضيّ، انبانا ابوالقاسم بن ابي العلاء، انبانا ابوبكر محمد بن عمر بن سليمان بن المعدل العرينيّ النصيبيّ بها، وابوالقاسم الحسين بن الحسن بن محمد قالا: انبانا ابوبكر احمد بن يوسف بن خلاّد، انبانا ابو جعفر محمد بن عثمان بن ابي شيبة، انبانا إبراهيم بن محمد، انبانا عليّ بن عائش، عن الحارث بن حصيرة:

عن القاسم بن جنيدب، عن انس بن مالك، قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلم:

اسكب إليّ ماءاً - او وضوءاً - [قال فسكب له] فتوضا ثم قام فصلى ركعتين، ثم قال: «يا انس اوّل من يدخل من هذا الباب اميرالمؤمنين وقائد الغر المحجلين [و] سيّد المؤمنين عليّ». «ترجمة الإمام عليّ بن ابي طالب من تاريخ مدينة دمشق»، ج٢، ص٢٥٩ وهذا رواه ايضاً ابو نعيم في ترجمة اميرالمؤمنين عليه السلام من كتاب «حلية الاولياء»، ج١، ص٦٣

قال:

«حدثنا محمد بن احمد بن عليّ، حدثنا محمد بن عثمان بن ابي شيبة، حدثنا إبراهيم بن محمد بن ميمون، حدثنا عليّ بن عيّاش، عن الحارث بن حصيرة:

عن القاسم بن جندب، عن انس قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وسلم: يا انس اسكب لي وضوءاً ثم قام فصلّى ركعتين، ثم قال: يا انس اوّل من يدخل عليك من هذا الباب اميرالمؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغرّالمحجلين وخاتم الوصيين.

قال انس قلت: اللّهمّ اجعله رجلاً من الانصار - وكتمته - إذ جاء عليّ، فقال: من هذا يا انس؟ فقلت: عليّ. فقام مستبشراً فاعتنقه ثم جعل يمسح عرق وجهه بوجهه ويمسح عرق عليّ بوجهه [كذا] قال علي: يا رسول اللّه، لقد رايتك صنعت شيئاً ما صنعت بي من قبل؟ قال و ما يمنعني وانت تؤدي عنّي و تسمعهم صوتي وتبيّن لهم ما اختلفوا فيه بعدي.

ثم قال ابو نعيم: ورواه جابر الجعفيّ عن ابي الطفيل عن انس نحوه. ورواه الخوارزميّ بسنده عن ابي نعيم في الفصل (٧) من مناقب اميرالمؤمنين عليه السلام، ص٤٢

٣٧. مناقب الخوارزمي، ص٢٠٨ - ٢١٠، مسند الإمام الرضا(ع)، ج١، ص ١٢٥

هؤلاء الكفّار، وكان في ذلك الوادي نحل كثير فخرج إليهم اميرالمؤمنين فتحصّنوا بذلك السّفح فقال عليه السّلام: ايّتها النّحل المطيعة للّه ولرسوله ولي اخرجي إلى هؤلاء الكفّار واطرديهم من الوادي، فخرجت النّحل كلّها عليهم وتقع على وجوههم واعينهم وتضربهم بحماتها، فخرجوا واستولى عليهم عليّ عليه السلام.

وقال النّبي صلى اللّه عليه وآله: «اتى جبرئيل عليه السلام وقال: إنّ اللّه سمّى عليّاً اميراً لايحلّ ان يدعى غيره بهذا الاسم. ونهى عليه السّلام ان يدعى الحَسَن والحسين او غيرهما من الائمّة اميرالمؤمنين بل يقال لكلّ واحد من ائمّة الهدى إمام المؤمنين.[۳۸]

وعن ابن مردويه الاصبهاني، اخبرنا احمد بن محمّد بن دارم اخبرنا المنذر بن محمّد، عن ابيه اخبرنا عمّي اخبرنا ابي اخبرنا أبان بن تغلب، عن ابي عيلان اخبرنا ابوسعيد ـ وهو رجل ممّن شهد صفّين ـ قال اخبرنا سالم المنتوف مولى عليّ قال: «كنت مع عليّ عليه السّلام في ارض له وهو يحرثها حتّى جاء ابوبكر وعمر فقالا لعليّ عليه السّلام: سلام عليك يا اميرالمؤمنين، فقيل: كيف تقولان في عهد رسول اللّه(ص) فقال عمر: هو امرنا بهذا».

وعن ابن مردويه، اخبرنا عبداللّه بن سعد بن يحيى، اخبرنا ابو يوسف الصّندلانيّ، اخبرنا فياض، عن حمزه عن عبدالكريم، عن إسماعيل بن رجاء، عن عطيّة وابي الودال، عن ابي سعيد الخدريّ «خرج علينا رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله من الحجرة فانقطع شسعه فرمى بها إلى عليّ(ع) فجلس إلينا وكانّ على رؤسنا الطّير، قال: ليضربنّكم رجل من بعدي على تاويل القرآن كما ضربتم على تنزيله، فقال ابوبكر: انا، فقال: لا، فقال عمر: انا، فقال: لا، ولكنّه خاصف النّعل يخرج عليكم من الحجرة» قال فخرج علينا عليّ وبيده نعل رسول اللّه عليه السّلام يصلحها».[۳۹]

---

۳۸. انظر: كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج۲، ص۵۸۳، الحديث الرابع.

۳۹. الإرشاد، ج۱، ص۱۲۳و ۱۲٤: روى اسماعيل بن على العمّيّ، عن نائل بن نجيح، عن عَمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد، عن ابي جعفر، عن ابيه عليهما السلام قال: «انقطع شِسْعُ نَعْلِ رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله فَدَفعها إلى عليّ عليه السلام يُصلِحُها، ثم مشى في نَعْل واحدةً غَلْوَةً ـ أو نحوها ـ واقبل على <

فصل

اخبرنا جماعة منهم الشيخ ابوالمظفّر عبد الواحد بن حمد بن شيدة السّكونيّ، اخبرنا ابويعلى عبدالرزّاق بن عمر الطهرانيّ، اخبرنا الشيخ الحافظ ابوبكر احمد بن موسى بن مردويه الاصبهانيّ، اخبرنا عليّ بن إبراهيم بن حمّاد بن زيد، حدّثنا إسماعيل بن محمّد دينار، حدثنا حَسَن بن حسين العربى، حدثنا معاذ بن مسلم، عن عطاء بن السائب، عن سعيد بن جبير، عن ابن عبّاس قال النّبي صلّى اللّه عليه وآله: «في قوله تعالى: «إنّما أنْتَ مُنْذِرٌ»[٤٠] اوما بيده إلى صدره «ولِكُلِّ قومٍ هادٍ»[٤١] واشار بيده إلى عليّ عليه السّلام، وقال: بك يهتدي المهتدون بعدي»[٤٢].

وعن ابن عبّاس: رسول اللّه المنذر والهادي عليّ.

وعن ابن مردويه، حدّثنا عليّ بن الحسين بن محمّد الكاتب، حدثنا احمد بن الحَسَن بن سعيد بن عثمان الخرّاز، حدثنا ابي، حدّثنا حصين بن مخارق، عن حمزة الزّيّات، عن عمر بن عبداللّه بن يعلى بن مرّة، عن ابيه، عن جدّه قال: قرا رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله وسلم: «إنّما أنْتَ مُنْذِرٌ ولِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ»[٤٣]، فقال: «انا المنذر وعليّ الهادي»[٤٤].

اصحابه فقال: إنّ منكم من يُقاتل على التاويل كما (قاتل معى) على التنزيل». فقال ابوبكر: انا ذاك، يا رسول اللّه؟ قال: «لا». فقال عمر: فانا يا رسول اللّه؟ قال: «لا»، فامسك القوم ونظر بعضهُم إلى بعض، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله: «لكنّه خاصفُ النعل ـ واوما إلى عليّ ابن ابي طالب عليه السلام ـ وانّه المقاتل على التاويل إذا تُرِكَتْ سنّتى وتُبِدّلَتْ، وحُرِّف كتابُ اللّه، وتكلّم في الدين من ليس له ذلك، فيُقاتلهم عليّ عليه السلام على إحياء دين اللّه عزّ وجلّ».

وورود نحوه فى مسند ابي يعلى الموصليّ، ج٢، ص٣٤١، المستدرك على الصحيحين، ج٣، ص١٢٢، مسند احمد، ج٣، ص٨٢، شرح نهج البلاغة ابن ابى الحديد، ج٣، ص٢٠٦، كنزالعمال، ج١٣، ص١٠٧، مجمع الزوائد، ج٥، ص١٨٦

٤٠و٤١. الرعد١٣: ٧

٤٢. انظر: تفسير فرات الكوفيّ، ص٢٠٥، التبيان، ج٦، ص٢٢٣، الدرّ المنثور، ج٤، ص٤٥

٤٣. الرعد١٣: ٧

٤٤. العيّاشيّ، ج٢، ص٢٠٧، حديث٧، بصائر الدرجات، ج١، ص٣٠، الكافي، ج١، ص١٩١ النعمانيّ، ص١١٠، الصافي، ج٣، ص٥٩، إثبات الهداة، ج١، ص٨١، البرهان، ج٢، ص٢٨٠ـ٢٨١، البحار، ج٢٣، ص٣، نورالثقلين، ج٢، ص٤٨٣ـ٤٨٤

وعن ابن مردويه، حدثنا محمّد بن عليّ بن دخيم، حدثنا احمد بن حازم الغفاريّ، حدثنا عثمان بن محمّد، حدّثنا مطّلب بن زياد، عن السّديّ، عن عبد خير، عن عليّ في قوله: «**إنّما أنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ**»[٤٥]، قال: المنذر رسول اللّه، والهادي رجل من بني هاشم، يعنى نفسه».

وعن ابن مردويه، حدّثنا احمد بن محمّد السديّ، حدّثنا عيسى بن محمّد المروزيّ، حدّثنا عمر بن محمّد الحسين، حدّثنا ابي، حدّثنا عيسى بن موسى غنجار، عن ابي مريم، عن المنهال بن عمرو، حدّثنا عبّاد بن عبد اللّه الاسديّ: سمعت عليّا عليه السّلام يقول على المنبر: «واللّه ما من رجل من قريش إلاّ وقد نزلت فيه آية اوآيتان. فقال رجل ممّن تحته: ما نزل فيك؟ فغضب. ثمّ قال: اما إنّك لو لم تسالني على رؤس القوم ما حدّثتك، ويحك هل تقرا هود؟ ثم قرا عليّ عليه السّلام «**أَفَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ**»[٤٦]، ثمّ قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله: علي بيّنة وانا الشّاهد منه».[٤٧]

وعن ابن مردويه، حدثنا سليمان بن احمد الطّبرانيّ، حدّثنا عليّ بن اسحاق الوزير الاصبهانيّ، حدّثنا إسماعيل بن موسى السّديّ، حدّثنا عمر بن سعيد، حدّثنا فضيل بن مرزوق، عن ابي سخيلة، عن ابى ذرّ وسلمان قالا: اخذ النّبيّ بيد عليّ عليهما السّلام فقال: «إنّ هذا اوّل من آمن بي، وهذا اوّل من يصافحني يوم القيامة، وهذا الصّدّيق الاكبر، وهذا فاروق هذه الامّة يفرّق بين الحقّ والباطل، وهذا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظالم».[٤٨]

وفي رواية: يعسوب الظّلمة. وفي رواية اخرى: يعسوب الكفّار.

وعن ابن مردويه، حدّثنا احمد بن محمّد بن عثمان الصّيدلانيّ، حدثنا المنذر بن محمدبن المنذر، حدثنا احمد بن موسى الاسديّ، حدّثنا ابو معاذ الخزّاز، عن زياد بن

---

٤٥. الرعد١٣: ٧

٤٦. هود١١: ١٧

٤٧. انظر: اللوامع النورانيّة، ص١٥٨، بحارالانوار، ج٣١، ص٣٩٢

٤٨. مجمع الزوائد، ج٩، ص١٠٢. ترجمه الإمام عليّ بن ابي طالب(ع) من تاريخ مدينة دمشق، ج١، ص٨٧ وايضاً انظر: كشف الغمة، ج١، ص١١٥، تفسيرالعيّاشيّ، ج١، ص٤

المنذر، عن ابي عبدالله، عن أبي سُخيلة، قال لي أبوذرّ: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم يقول: «عليّ اوّل من آمن بي، وهو الصّدّيق الاكبر، وهو الفاروق يفرق بين الحقّ والباطل». [۴۹]

وبإسناده عن ابن أبي ليلى، عن ابيه، قال النّبيّ عليه السّلام: «الصّدّيقون ثلاثة: حبيب النّجار، ومؤمن آل فرعون، وعليّ بن ابي طالب وهو افضلهم». [۵۰]

وبإسناده عن ابن عبّاس في قوله تعالى: «يا أَيُّها الّذينَ آمنواتَّقُوا اللّهَ وكُونُوا مَعَ الصّادقين». [۵۱] قال: مع عليّ بن أبي طالب». [۵۲]

وعن ابن مردويه، حدثنا عبدالرحمن بن محمّد، حدثنا احمد بن الحَسَن، حدثنا ابي حصين، حدثنا حمزة بن عطاء عن أبي جعفر في قوله: «وَالّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ» [۵۳] قال: «جاء به النّبيّ وصدّق عليّ بن أبي طالب عليهما السّلام». [۵۴]

وبإسناده عن مجاهد مثله.

وبإسناده عن ابن عمر «انّ عليّا قال: يا رسول الله، قد آخيت بين أصحابك، فمن

---

۴۹. في تاريخ مدينة دمشق عن ابي سخيلة قال حججت انا وسلمان فنزلنا بابي ذرّ فكنّا عنده ما شاء الله، فلمّا حان منّا حفوف قلت: يا اباذرّ، إنّي ارى اموراً قد حدثت وإنّي خائف ان يكون في الناس اختلاف، فإن كان ذلك فما تامرني؟ قال: الزم كتاب الله عزّ وجلّ و عليّ بن ابي طالب، فاشهد انّي سمعت رسول الله يقول: عليّ اوّل من آمن بي واوّل من يصافحني يوم القيامة، وهو الصدّيق الاكبر، وهو الفاروق يفرق بين الحقّ والباطل.

ترجمة الإمام عليّ بن ابي طالب من تاريخ دمشق، ج۱، ص۸۸

۵۰. كشف الغمة، ج۱، ص۱۱۸

ومن المسند [احمد بن حنبل] عن ابي ليلى قال: قال رسول الله(ص): الصدّيقون ثلاثة: حبيب النجّار، مؤمن آل ياسين الّذى قال: «يا قوم اتبعوا المرسلين» وحزقيل مؤمن آل فرعون الّذى قال: «اتقتلون رجُلاً ان يقول ربّى الله» وعليّ بن ابي طالب وهو افضلهم».

۵۱. التوبة۹: ۱۱۹

۵۲. انظر: الامالي للشيخ الطوسيّ، عن جابر، عن ابي جعفر(ع)، ص۲۵۵، حديث۴۶۱

۵۳. الزمر۳۹: ۳۳

۵۴. في امالي الطوسيّ: «عن علي بن ابي طالب(ع) في قوله «فَمَنْ اَظْلَمَ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ وكذَّبَ بالصِدْقِ اذْ جَاءَهُ [الزمر-۳۲] قال: الصدق ولايتنا اهل البيت»، ص۳۶۴، حديث۷۶۶

اخي؟ قال: اما ترضى ان اكون اخاك؟ قال: بلى. قال: انا اخوك في الدّنيا والآخرة. وقال انت اخي ومولى كلّ مؤمن»، وقال: عليّ اخي وصاحب لوائي يوم القيامة.[٥٥]

وبإسناده عن البراء بن عازب قال النّبي عليه السّلام: «إنّ عليّاً اخي وخليلي».

وإسناده عن امّ ايمن «انّ النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله قال لها: يا امّ ايمن، ادعي لي اخي قالت: من اخوك، يا رسول اللّه؟ قال عليه السلام: عليّ. قالت: واخوك فزوّجته ابنتك؟ قال: نعم، ام فواللّه قد زوّجتها كفواً شريفاً في الدّنيا والآخرة».

وعن ابن مردويه، حدثنا محمّد بن احمد بن إبراهيم، حدّثنا الحسين بن عليّ بن الحسين البلويّ، حدثنا محمّد بن الحَسَن الكوفيّ، حدّثنا صالح بن ابي الاسود، عن إبراهيم بن حيّان، عن عبد اللّه بن فضيل الكنديّ، عن ابيه: «سمعت عليّا عليه السّلام وهو يقول على المنبر: انا اخو رسول اللّه لايقولها [بعدى] إلاّ كذّاب او يتخبّطه جنون، فقام ابن عمراما فقال: اسمعوا ما يقول هذا الكذّاب، وانا اقول: انا اخو رسول اللّه، فتخبّطه جنون، وما كان بمجنون وما زال مجنونا حتّى مات، فاتيت عليّا فقلت: «اشهد انّك على الحقّ».[٥٦]

وبإسناده عن عقبة الهجريّ، عن عمّه قال: سمعت عليّا يقول: «لا قولنّ اليوم قولاً لم يقله احد قبلي ولا بعدي إلاّ كاذب، انا عبداللّه واخو رسوله، ورِثت نبيّ الرّحمة، ونكحت سيّدة نساء اهل الجنّة، وانا خير الوصيّين».[٥٧]

فصل

اعلم انّ القاب عليّ عليه السّلام كثيرة: هو ساقي الكوثر، هو الذّائد عن الحوض وهو قاضي دين رسول اللّه، وهو المنجز عداته، هو خير البريّة، وهذا كلّه من قول[كلام خ ل] رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلّم فيما رواه المخالف والمؤالف.

---

٥٥. انظر: كتاب سليم بن قيس الهلاليّ، ج٥٢، ص٨٨٨

٥٦. انظر: الغدير، ج٩، ص٣١٨

٥٧. انظر: الغدير، ج٣، ص١٢٢

وقال عليه السّلام: «عليّ صفوة النّاس بعدي وهو النّعمة» لقوله تعالى: «أَلَم تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللّه كُفراً»[٥٨]. وهو حبل اللّه، وهو العروة الوثقى.[٥٩]

روى أنّ أعرابياً دخل على النّبيّ عليه السّلام، فقال: اشتبهت آية من كتاب اللّه عليّ «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّه»[٦٠] وكان عليّ عليه السّلام على يمين رسول اللّه، فوضع يده على كتفه وقال: هذا حبل اللّه فاعتصموا به.[٦١]

فانصرف الأعرابي وجعل يقول: آمنت باللّه وبرسوله واعتصمت بحبل اللّه، فسمعه رجلان يقول ذلك فضحكا منه، ثمّ دخلا على النّبيّ يضحكان وقالا: سمعنا أعرابياً يقول كذا وكذا، فقال النّبيّ: «إنّ ذلك الأعرابيّ من اهل الجنّة» فخجلا وانصرفا وأتيا الأعرابيّ وقالا: إنّ لك عندنا بشارة، ولنا ذنب بك. فقال: وما البشارة؟ قالا: إنّ النّبيّ قال: إنّك من اهل الجنّة، فقال: الحمد للّه، وما ذنبكما؟ قالا: ضحكنا منك لمّا سمعناك تقول ذلك فاستغفر لنا، قال: إنّ اللّه يقول: «وَلَو أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُم الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِيماً».[٦٢]

لم تركتما رسول اللّه وجئتماني، اخرجا إن كنتما تؤمنان باللّه ورسوله وتعتصمان بحبل اللّه فغفر اللّه لكما».

وعن ابن مردويه، اخبرنا أبوبكر أحمد بن كابل بن خلف، اخبرنا عبد بن كثير العامريّ، اخبرنا محمّد بن عليّ الصّيرفيّ، اخبرنا إبراهيم بن اسماعيل اليشكريّ، عن شريك، عن أعمش عن أبي وائل، عن حذيفة، قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله: «عليّ خير البشر، من أبي فقد كفر».[٦٣]

---

٥٨. إبراهيم١٤: ٢٨

٥٩. كنز الدقائق، ج١، ص٦١٥

٦٠. آل عمران٣: ١٠٣

٦١. وايضاً عن ابن يزيد قال: سالت ابا الحسن عليه السلام عن قوله: «واعتصموا بحبل اللّه جميعاً» قال: عليّ بن أبي طالب حبل اللّه المتين. نورالثقلين، ج١، ص٣٧٧

٦٢. النساء٤: ٦٤

٦٣. بحار الأنوار، ج٣٨، ص٦، حديث ٩، امالي الصدوق، ص٤٧

وقال النّبی صلی اللّه علیه وآله : «عليّ صالح المؤمنين بنصّ القرآن» .

وهو الأذن الواعية والمؤذّن الّذی قال تعالی : «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُم»[٦٤] ، وهو اذان من اللّه ورسوله ، وهو وولده الّذين قال اللّه تعالی : «وَعَلَى الأَعْراف رِجالٌ وَنادى أَصْحابُ الجَنَّة أَصْحابَ النّار وَهُمْ اولئكَ الصّدّيقُونَ والشهداء»[٦٥] وهوالوالد لقوله : «انا وعليّ أبوا هذه الامّة»[٦٦] وهو الودود ؛ لقوله تعالی : «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَحْمنُ وُدّاً»[٦٧] وهو الصراط المستقيم ؛ لقول النّبيّ عليه السّلام : «للّه صراطان احدهما في الدّنيا والآخر في الآخرة ، فمن لم يعرف صراط الدّنيا لم يمرّ على صراط الآخرة» ، وهو المناجی لقوله تعالی : «يا أَيّهُا الذّينَ امَنُوا اذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَي نَجوىكُمْ صَدَقَةً»[٦٨] وهو الكافي لقوله : «وكَفَى اللّهُ المُؤْمنينَ القتالَ»[٦٩] وهو من عنده علم الكتاب ؛ لقوله تعالی : «قُل كَفى باللّه شَهيداً بَيْنى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الكتاب» .[٧٠]

وهو احد البحرين لقوله تعالی : «مَرَجَ البَحْرَيْنِ يَلْتَقيان» ،[٧١] وهو الملقي في جهنّم أعداءه ؛ لقوله تعالی : «القيا فى جَهَنَّمَ»[٧٢] فإنّه خطاب من اللّه لرسوله ولعليّ ، وهو الوفيّ المطعم لقوله تعالی : «يُوفُونَ وَيُطْعِمُونَ» ،[٧٣] وهو الوليّ لقوله تعالی : «انّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ

٦٤ . الاعراف٧ : ٤٤

٦٥ . فی القرآن الكريم : «ونادىٰ اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربّنا حقّاً فهل وجدتم ما وعد ربّكم حقّاً ، قالوا نَعَمْ ، فَأَذَّنَ مُؤَذِنٌ بينهم ان لَعْنَةَ اللّه على الظالمين . الذين يصدون عن سبيل اللّه ويبغونها عوجاً وهم بالاخرة كافرون . وبينهما حجابٌ وعلى الاعراف رجالٌ يعرفون كُلاً بسيماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام عليكم لم يدخلوها وهم يطمعون ... » الاعراف٧ : ٤٣ـ٤٦

٦٦ . انظر : بحارالانوار ، ج٣٢ ، ص١١

٦٧ . مريم١٩ : ٩٦

٦٨ . المجادلة٥٨ : ١٢

٦٩ . الاحزاب٣٣ : ٢٥

٧٠ . الرعد١٣ : ٤٣

٧١ . الرحمن٥٥ : ١٩

٧٢ . ق٥٠ : ٢٤

٧٣ . فی القرآن الكريم : «الذين يوفون بعهد اللّه ولا ينقضون الميثاق» ، الرعد١٣ : ٢٠ وايضاً : «ويطعمون الطعام على حبه مسكيناً ويتيماً واسيراً» : الإنسان (٧٦) : ٨

وَرَسُولُهُ»[۷۴] وهو المنفق لقوله تعالى: «الَّذينَ يُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَعَلانِيَةً»[۷۵]، وهو «مَنْ يَشْرى نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّه»[۷۶] ليلة بات على فراش رسول اللّه، وهو النّسب والصّهر لقوله تعالى: «وَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً»[۷۷] والناس كلّهم خطبوا فاطمة عليها السّلام فردّهم النّبيّ، وإنّ قريشاً سمّته الموت يوم بدر فنزلت «ولَقَد كُنتُم تَمَنَّونَ الْمَوتَ مِن قَبلِ أن تَلقَوهُ فَقَد رَأَيتُمُوهُ». [۷۸]

۷۴. المائدة۵: ۵۵

۷۵. البقرة۲: ۲۷۴

۷۶. البقرة۲: ۲۰۷

۷۷. الفرقان۲۵: ۵۴

۷۸. آل عمران۳: ۱۴۳

باب في ذكر فاطمة بنت رسول اللّه عليهما السلام

هي البتول الطهر، والطاهرة الزّهرة الزّهراء الزاهرة، المحدّثة العليمة، العالمة الحكيمة الحليمة التّقيّة النّقيّة، حبيبة أبيها، السيّدة، الزاهدة، حوراء إنسيّة، بضعة رسول اللّه، شجنة نبيّ اللّه، المظلومة، المضطهدة الشهيدة، مؤنسة خديجة الكبرى في بطنها، امّ الأئمّة والدة حجج اللّه تعالى، امة اللّه، بنت النّبيّ، زوجة الوصيّ، سيّدة نساء اهل الجنّة، سيّدة نساء العالمين، الامة البارّة، المدفونة بالليل، الكاظمة، الرؤوفة.

فصل في تفسير القابها المذكورة

اعلم انّها عليها السّلام بتلت نفسها على المحظورات والمكروهات عقلاً وشرعاً فتبتّلت، وانقطعت إلى طاعة اللّه وعباداته علماً وعملاً، وبتل الحيض والاستحاضة والنفاس عنها، وكانت طاهراً طهراً ابداً. طاهرة لم تزل كانت من الّذين «اذهب اللّه عنهم الرّجس اهل البيت وطهّرهم تطهيراً»[٧٩]

---

٧٩ . في القرآن الكريم: «انما يريد اللّه ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً» الاحزاب ٣٣: ٣٣

«عن ابان بن تغلب قال: قلت لابي عبداللّه عليه السلام: يا ابن رسول اللّه، لم سمّيت الزهراء زهراء؟ فقال: لانّها تزهر لامير المؤمنين عليه السلام في النهار ثلاث مرّات بالنور، كان يزهر نور وجهها صلاة الغداة والناس في فراشهم، فيدخل بياض ذلك النور إلى حجراتهم بالمدينة، فتبيضُّ حيطانهم. فيعجبون من ذلك، فياتون النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله فيسالونه عمّا راوا، فيرسلهم إلى منزل فاطمة عليها السلام فياتون منزلها فيرونها قاعدة في محرابها تصلّي والنور يسطع من محرابها من وجهها، فيعلمون انّ الّذي راوه كان من نور فاطمة.

فإذا انتصف النهار وترتّبت للصلاة، زهر نور وجهها عليها السلام بالصفرة فتدخل الصفرة في حجرات الناس، فتصفرُّ ثيابهم والوانهم فياتون النبيّ صلّى اللّه عليه وآله فيسالونه عمّا راوا، فيرسلهم إلى منزل فاطمة عليها السلام فيرونها قائمة في محرابها وقد زهر نور وجهها عليها السلام بالصفرة، فيعلمون انّ

<

وبسبب نور يزهر و يضيء من ملاءتها الّتي كانت من الشعر والوبر اسلم من اليهود نيّف وثمانون نفراً، ومن حديثه «انّ عليّا اخذ شيئاً من الشعير من يهوديّ ورهنه بذلك مرطاً لفاطمة، فاخذه اليهوديّ ووضعه في بيت من داره، فلمّا امسى بعث زوجته إلى ذلك البيت لتاخذ منه متاعاً لهم فيه، فلمّا فتحت الباب رات في البيت مصباحاً قد اضاءت الدّار به كانّه زهرة السّماء او زَهْرَة الرّوضة الغنّاء، فاخبرت زوجها بذلك فلمّا دخل البيت ورای النّور ينتشر من مرط فاطمة عليها السّلام ذهب الرّجل إلى قرابته والمراة إلى قرابتها فاستحضراهم فلمّا راوا ذلك اسلموا كلّهم».

وكان ابوها يشمّ راسها وصدرها ويقول عليه السّلام: «اجد رائحة زهر الجنّة منها» وهي زهراء تشبه اباها في الخلق والخلق والحسن والجمال[٨٠] وكان النّبيّ عليه السّلام يُسمّى الأزهر وهي الزّهراء، يقال رجل أزهر: اي ابيض مشرق الوجه، والمراة زهراء. وكانت زهراة يسلب نورها نورالأزهرين: الشّمس والقمر.

وكان رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم حدّثها بما كان وما يكون ممّا اخبره الله، ويقال للرّجل الصادق الظّنّ مَحَدَّث ـ بفتح الدّال مشدّدة ـ وكانت لها فراسة صادقة، وهي كانت عالمة جداً في الاصول والفروع يطّلع على علمها الفائض من نظر في خطبتها وكلامها، وكانت عالمة بالاحكام الشّرعيّة صاحبة الحكمة متقنة للامور تحكم وتقضي بالعدل، وكانت ذات حلم واناة ووقار وسكينة، وكانت متّقية ذات تقىً وتقوى. (واتّقى

> الّذي راوا كان من نور وجهها. فإذا كان آخر النهار وغربت الشمس، احمرّ وجه فاطمة، فاشرق وجهها بالحمرة فرحاً وشكراً لله عزّ وجلّ، فكان تدخل حمرة وجهها حجرات القوم وتحمرّ حيطانهم، فيعجبون من ذلك ويأتون النّبيّ صلّى الله عليه وآله ويسالونه عن ذلك، فيرسلهم إلى منزل فاطمة، فيرونها جالسة تسبّح الله وتمجّده ونور وجهها يزهر بالحمرة، فيعلمون انّ الّذي راوا كان من نور وجه فاطمة عليها السلام، فلم يزل ذلك النور في وجهها حتّى ولد الحسين عليه السلام، فهو يتقلّب في وجوهنا إلى يوم القيامة في الائمة منّا اهل البيت إمام بعد إمام».
>
> بحارالأنوار، ج٤٣، ص١١

٨٠. «عن عائشة قالت: كان النّبيّ صلّى الله عليه وآله إذا قدم من سفر قبّل نحر فاطمة وقال: منها اشمّ رائحة الجنّة». إحقاق الحقّ، ج١٠، ص ١٨٥ـ١٨٦

يتّقى، اصله اوتقى على افتعل، فقلبت الواو ياءً لانكسار ماقبلها و أبدلت منها التاء وأُدغمت، فلمّا كثر استعماله توهّموا انّ التّاء من نفس الكلمة).

وكانت نقيّة نظيفة من كلّ عار وشنار، يقال: نقى الشئ ينقى نَقاوةً بالفتح فهو نقيّ اى نظيف، وكانت محبوبة إلى ابيها رسول اللّه صلّى الله عليه وآله يزيد حبّه لها على محبّتها له عليهما السّلام، وكانت سيّدة زاهدة اي غير راغبة في حطام الدّنيا وزينتها متزهّدة اي متعبّدة لربّها سراً وإعلاناً ليلاً ونهاراً.

وعن ابي سعيد، قال النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله: «سادات نساء اهل الجنّة اربع: فاطمة بنت محمّد صلّى الله عليه وآله، وخديجة، ومريم، وآسية. وفاطمة سيّدة نسآء اهل الجنّة»،[٨١] وقال: «دخلت الجنّة ليلة أُسري بي فناولني جبرئيل عليه السّلام تفّاحة من ثمر الجنّة فاكلتها فوقع ماؤها في صلبي، فوقعت على خديجة فحملت بفاطمة، ففاطمة حوراء في صورة إنسيّة، فاذا اشتقت إلى الجنّة قبّلت فاطمة فاشمّ منها رائحة الجنّة».[٨٢]

والبضعة: القطعة من اللّحم بالفتح، واخواتها بالكسر كالفلذة. وفي الحديث: «الرّحم شحنة من اللّه»، أي الرّحم مشتقّة من الرّحمن، يعني انّها قرابة مشتبكة كاشتباك العروق.

وكونها مظلومة مضطهدة بعد ابيها لايخفى، فقد سلبت فدك منها قهراً، ومنع حقّ ولديها وبعلها، وماتت بالغصّة شهيدة إذ ضربوا باب دارها على بطنها حتّى هلك ابنها الجنين الّذي سمّاه رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله المحسن.

واستئناس امّها خديجة هو انّ نساء قريش هاجرن خديجة إذ تزوّجت رسول اللّه صلّى الله عليه وآله فمرّ عليها النّبيّ صلّى الله عليه وآله يوماً وهي تتكلّم فقال: يا خديجة فمن تكلّمين، فقالت مع الجنين الّذى في بطني.

وتفسير الباقي[٨٣] ظاهر.

---

٨١. «عن ابن عباس، عن النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله انّه قال: «اربع نسوة ساداتٌ، عالمهنّ: مريم بنت عمران، وآسية بنت مزاحم، وخديجة بنت خويلد، وفاطمة بنت محمّد وافضلهنّ عالماً فاطمة». تفسير روح المعاني، ج٣، ص١٥٥

٨٢. انظر: دلائل الإمامة، ١٤٦، نوادر المعجزات، ١٧/٩٩، علل الشرائع، ج١، ص١٨٣

٨٣. مابقي.

فصل

وبإسناد ابن مردويه، عن أبي هريرة انّ النّبيّ عليه السّلام قال: «إنّ ملكاً استاذن اللّه في زيارتي واخبرني[٨٤] انّ فاطمة سيّدة نساء اهل الجنّة»[٨٥].

وعن حذيفة كان النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله لاينام حتّى يقبّل عرض وجه فاطمة وبين ثدييها ويدعو لها.[٨٦]

وعن ابن عبّاس انّ النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله كان إذا رجع من مغازيه قبّل راس فاطمة.[٨٧]

وعن عائشة انّ النّبيّ عليه الصلوة والسّلام إذا قدم من سفر قبّل ما بين عيني فاطمة وقبّل نحرها، وقال: منه اشمّ رائحة الجنّة.

وقال النّبيّ عليه السّلام: «إنّما سمّيت فاطمةُ فاطمةَ لانّ اللّه فطمها وفطم من احبّها من النّار».[٨٨]

وقال عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام وقد سئل عن الشيخين فقال عليه السّلام: كانت لنا أُمَّةٌ بارّة خرجت من الدّنيا وهي عليهما غضبى، ونحن لانرضى حتّى ترضى.

والامّة لغة في الامّ.

وكانت فاطمة وصّت ان تدفن ليلاً، لجفاء القوم. ولاتدع عليهم بل كظمت غيظها، وكانت بنت نبيّ الرّحمة فاحتملت ظلمهم.

---

٨٤. فبشرني.

٨٥. انظر: من لايحضره الفقيه، ج٢، ص٦٠٣، مسند احمد، ج٣، ص٨٠

٨٦. «عن حذيفة قال: كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله لاينام حتّى يقبّل عرض وجه فاطمة وبين يديها».
إحقاق الحقّ، ج١٠، ص١٨٥ـ١٨٦

٨٧. «عن نافع، عن ابن عمر: انّ النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله قبّل راس فاطمة وقال: فداك ابوك، كما كنت فكوني وفي خبر فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله: فداك ابي وامّي».
إحقاق الحقّ، ج١٠، ص١٨٥ـ١٨٦

٨٨. في دلائل الامامة عن عليّ بن ابي طالب(ع) قال: سمعت رسول اللّه(ص) يقول: «إنّما سمّيت فاطمة فاطمة لانّها فُطِمَتْ هي وشيعتها وذريتها من النّار»، ص١٤٨

باب في ذكر الحَسَن والحسين عليهما السّلام

هما سبطا رسول اللّه، هما ريحانتا نبيّ اللّه، هما شنفا العرش، هما سيّداشباب أهل الجنّة.

وقال النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله: «هذا السيّد المجتبى، وهذا شهيد كربلا سيّد الشهداء».

وقال عليه السّلام: «الحسين هو السيّد واخو السيّد وابن السيّد وابوالسّادة، هو الحجّة اخو الحجّة ابن الحجّة ابوالحجج، هوالإمام اخو الإمام ابن الإمام ابوالأئمّة».

و روي انّ فاطمة عليها السّلام اتت النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله فقالت: هذان ابناك ورّثهما شيئاً، فقال عليه السّلام: «امّا الحَسَن فإنّ له هَديي وسُؤددي، وامّا الحسين فإنّ له جودي وشجاعتي».[89] ولذلك قيل: ذوالهدى والسؤدد للحَسَن، وذوالجود والشجاعة للحسين. وقيل لهما: ابنا رسول اللّه، قال اللّه تعالى: «نَدعُ أَبْنَآئَنا وَأَبْناءَكُمْ»[90] فامّا قوله تعالى: «ما كانَ مُحَمَّدٌ اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ»[91] فالمراد به زيد بن حارثة فهو من رجال المخاطبين من الأمّة. وهما القطعتان من جَسَد الرسول، وقرّتا عين البتول. وهما الفرقدان على سماء الدّين، ورسول اللّه شمسها، وعليّ ثمرها، وفاطمة زهرتها. وهما السّيّدان الأطهران الأزهران الأنوران النّقيّان التقيّان الزاكيان الفاضلان العالمان ملهما الحقّ وقائدا الخلق.

---

٨٩. «... انبانا إبراهيم بن عليّ الرافعيّ، عن ابيه، عن جدّته زينب بنت ابي رافع قالت: رايت فاطمة بنت رسول اللّه صلّى اللّه عليه وسلم اتت بابنيها إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه وسلم في شكواه الذي توفّي فيه، فقالت: يا رسول اللّه هذان ابناك فورّثهما. فقال: امّا حسن فإنّ له هيبتي وسؤددي، وامّا حسين فإنّ له جراتي وجودي».

ترجمة الإمام الحسن من تاريخ مدينة دمشق، ص١٢٣

٩٠. آل عمران٣: ٦١

٩١. الاحزاب٣٣: ٤٠

فصل

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: «إنّ ابنيّ ذين ريحانتاي من الدّنيا»[٩٢] وقال: «إنّ الحَسَن والحسين شَنَفا العرش، وإنّ الجنّة قالت: يا ربّ اسكنتني الضّعفاء والمساكين، فقال الله: الا ترضين انّي زيّنت اركانك بالحَسَن والحسين، فماست كما تميس العروس فرحاً». [٩٣] وقال عليه السّلام: «اللّهمّ إنّي أُحبّهما فاحبّهما واحبّ من احبّهما». [٩٤] وقال: «من احبّ الحَسَن والحسين احببته ومن احببته احبّه الله ومن احبّه الله ادخله الله الجنّة».

وهما المرتدفان والمصطرعان، وتفسير ذلك ما روى ابن مسعود: انّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله كان يصلّي فجاء الحَسَن والحسين، فاردفاه، فلمّا رفع راسه اخذهما اخذاً رقيقاً، فلمّا عاد عادا، فلمّا انصرف اجلس هذا على فخذه وهذا على فخذه وقال: من احبّني فليحبّ هذين.

وروى عن عبدالله ميمون عن الصّادق عليه السّلام: «اصطرع الحَسَن والحسين بين يدي رسول الله صلّى الله عليه وعليهما وعلى ابيهما، فقال رسول الله: إيهاً حسن خذ حسيناً. فقالت فاطمة: يا رسول الله، اتستنهض الكبير على الصّغير؟ فقال رسول الله:

---

٩٢. «... عن الحسن عن ابي بكرة قال: كان الحسن والحسين يثبان على ظهر رسول الله صلّى الله عليه وسلم وهو يصلّي فيمسكهما بيده حتّى يرفع صلبه ويقومان على الارض، فلمّا فرغ اجلسهما في حجره ثم قال: إن ابنيّ هذين ريحانتيّ من الدنيا».
ترجمة الإمام الحسن عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، ص٦٢

٩٣. الارشاد، ج٢، ص١٣١؛ روضة الواعظين، ص١٦٦؛ اعلام الورى، ص٢٢١

٩٤. «... عن ابن ابي مليكة، عن عائشة انّ النّبي صلّى الله عليه وسلم كان ياخذ حسناً فيضمّه إليه ثمّ يقول: اللّهمّ إنّ هذا ابني وانا احبّه، فاحبه واحبّ من يحبّه»
و «... عن ابي حازم عن ابي هريرة، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وسلم: [للحسن والحسين] اللّهمّ إنّي احبّهما فاحبّهما».
ترجمة الإمام الحسن(ع) من تاريخ مدينة دمشق، ص٥٦ و٥٧

هذا جبرئيل عليه السّلام يقول للحسين: إيهاً حسين خذ الحَسَن». [۹۵]

روي عن امّ الفضل بنت الحارث انّها قالت للنبيّ عليه السّلام: رايت اللّيلة حُلماً منكراً، فسأل: وما هو؟ قالت: إنّه شديد، قال: ما هو؟ قالت: كانّ قطعة من جسدك قطعت ووضعت في حجري. فقال رسول اللّه: خيراً رايتِ تلد فاطمة غلاماً فيكون في حجرك، فولدت فاطمة الحسين ودخل رسول اللّه والحسين في حجري، فقال لي: هذا تاويل رؤياك. [۹۶]

وكانا حجّة اللّه لنبيّه في المباهلة في الصّغر، وحجّة اللّه على الامّة بعد ابيهما. وهما الكاملان في الصِّبا. وتفسير ذلك انّ النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله لم يبايع صبيّاً في ظاهر الحال، فبيعة رسول اللّه لهما من برهان كمالهما في الصّغر، وحجّة اختصاص اللّه لهما، وقد اوجب اللّه لهما الثّواب في حال الطفوليّة إذ فعلا ما فعل ابواهما، حتّى انزل اللّه هل «اتى» كما حكى اللّه عن عيسى في المهد.

وروى العامّة والخاصّة انّ النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله قال: «ابناى هذان إمامان قاما او قعدا و ابوهما خير منهما، وهما حجّتان بجابلقا وجابُلسا وما بينهما، وهما مدينتان بالمشرق والمغرب فيهما خلق لم يهمّوا بمعصية اللّه قطّ». [۹۷]

---

۹۵. انظر: بحارالانوار، ج۳۹، ص۲۹۱؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص۱۶۳

«... عن عمّار ابن ابي عمّار، عن ابن عباس قال: انتجد الحسن والحسين عند رسول اللّه صلّى اللّه عليه وسلم فجعل يقول: هى يا حسن، خذ يا حسن. فقالت عائشة: تعين الكبير على الصغير؟ فقال: إن جبرئيل يقول: خذ يا حسين».

ترجمة الإمام الحسن من تاريخ مدينة دمشق، ص۱۰۹

۹۶. الارشاد، ج۲، ص۱۳۲؛ اعلام الورى، ص۲۱۸

۹۷. نورالثقلين، ج٤، ص۲۸٤

باب في ذكر الامام عليّ بن الحسين عليهما السّلام

هو آدم الثّاني، هو نوح الثّاني، هو إبراهيم الثّاني، هو سيّد العبّاد، وهو العابد السجّاد، هو زين العبّادين وسيّد المجتهدين، وإمام المؤمنين، وابو الائمّة المعصومين، وبقيّة الصّالحين، واحد البكائين، وهو المنعوت بذي الثّفنات، والنّاطق له الحجر بالبيّنات، وهو ذوالاعلام الباهرات، وصاحب المعجزات والكرامات، سميّ جدّه عليّ وشبيهه في العبادات، ويقال له: قائم اللّيل، صائم النّهار، الراغب في الآخرة، الزاهد في الدّنيا، المصفرّ اللّون من السّهر، المنخرم الانف والجبهة من السّجود، هو حسن الصّحبة وزوّار الكعبة، حليف القرآن، حبيب الرحمن، صالح اهل بيت الخير، رفيق الملائكة والخضر، المغضي من الحياء، المتشوّق إلى الدعا، يكنى ابا محمّد وابا الحسين وابابكر، بقي مع جدّه اميرالمؤمنين سنتين، ومع عمّه الحَسَن عشر سنين، ومع ابيه بعده عشر سنين، وبقى بعد مضيّ ابيه خمساً وثلاثين سنة.

فصل

امتلا بسيط الارض من اولاده واكثرهم ابرار.

عن ابي جعفر الباقر عليه السّلام: «كان عليّ بن الحسين عليهما السّلام يصلّي في اليوم واللّيلة الف ركعة، وكانت الريح تميّله بمنزلة السّنبلة، وكان إذا توضّا اصفرّ لونُه، فيقول له اهله: ما هذا الّذى يغشاك؟ فيقول: اتدرون لمن اتاهّب للقيام بين يديه. وإذا قام إلى الصّلاة اخذته الرعدة، فقيل له فيه، فقال: أتدري إلى من اقوم ومن أُريد ان أُناجي. وحجّ ماشياً فسار من المدينة إلى مكّة في عشرين يوماً، ولقد حجّ على راحلة عشر حجج، وعلى ناقته عشرين حجّة ما قرعهما بسوط. وكان يقرا القرآن فربّما مرّ به المارّ يصعق من حسن صوته. و قيل له: ما آن لحزنك ان ينقضى، فقال: شكى يعقوب إلى ربّه من اقلّ ممّا

رايت حتّى قال: «يا اسفى» إنّه فقد ابناً واحداً، وانا رايت ابي واخي وجماعة اهل بيتي يذبّحون حولي.[٩٨]

والبكّاؤون آدم على فراق الجنّة، ويعقوب ويوسف وفاطمة وعليّ بن الحسين وهو عليّ الثّاني.

وقيل له: ذا الثّفنات، لأنّ طول السّجود اثّر في مساجده وثفناته. وثفنات البعير: مايقع على الأرض من أعضائه إذا استناخ، وغلظ كالرّكبتين وغيرهما.

وروي انّ النّاس ظنّوا بعد الحسين محمّد بن الحنفيّة، فجاء زين العابدين إلى الحجر الاسود وابن الحنفيّة، فقال محمّد: إن كان الحقّ لي في الإمامة ايّها الحجر فتكلّم به فلم ينطق، ثمّ قال عليّ مثله فانطق الله الحجر فقال: إنّ الإمامة لعليّ وفي اولاده، فقبّل محمّد رجله.[٩٩]

وكان على ظهره كهيئة الجبال السّود للحمل على ظهره إلى الفقراء بالليل، وكان يقوّت سبعين بيتاً من اهل المدينة وهم لايعلمون، فلمّا مات فقدوا اثره. وكان يعجبه ان يحضر طعامه جماعة من اليتامى والأضرّاء ويلبسهم الثّياب وينفق على عيالهم.

---

٩٨. «... عن المنهال ـ يعني ابن عمرو ـ قال دخلت على عليّ بن حسين فقلت: كيف اصبحت اصلحك الله؟ فقال: ما كنت ارى شيخاً من اهل المصر مثلك لايدري كيف اصبحنا؟!! فامّا إذ لم تدر او [لم] تعلم فانا اخبرك: اصبحنا في قومنا بمنزلة بني إسرائيل في آل فرعون إذ كانوا يذبّحون ابناءهم و يستحيون نساءهم!!!

واصبح شيخنا وسيّدنا يتقرّب إلى عدوّنا بشتمه وسبّه على المنابر!!!

واصبحت قريش تعدّ انّ لها الفضل على العرب لانّ محمّداً [صلّى الله عليه وآله وسلم] منها، لاتعدّ لها فضل إلاّ به، واصبحت العجم مقرّة لهم بذلك.

فلئن كانت العرب صدقت انّ لها الفضل على العجم، و صدقت [قريش] ان كان لها الفضل على العرب؛ لانّ محمّداً [صلّى الله عليه وآله وسلم] منها، إنّ لنا اهل البيت الفضل على قريش لانّ محمّداً [صلّى الله عليه وآله وسلم] منّا، فاصبحوا [ياخذون بحقّنا و] لايعرفون لنا حقّا!!!

فهكذا اصبحنا إذ لم تعلم كيف اصبحنا!!!

قال [المنهال]: فظننت انّه اراد ان يُسمع من في البيت.

ترجمة الإمام زين العابدين عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، ص٨٠و ٨١

٩٩. انظر: الخرائج والجرائح، ج١، ص٢٥٨؛ بحارالانوار، ج٤٢، ص٣٠

قيل: دخل عبدالملك بن مروان المسجد الحرام وأمر أن لا يدخل من يزاحمه في الطواف في زمان خلافته، فدخل زين العابدين ولم يلتفت إليه ولم يكن عرفه عبدالملك، فسأل خدمه عنه، فقالوا: هو عليّ بن الحسين عليهما السّلام، فقال: قولوا له ليحضرني. فلمّا قعد إليه، قال: هلاّ تدخل علينا ما قتلت أباك فلم تهجرنا؟ قال: من قتل أبي أفسد عليه دنياه، فإن أردت أن تفسد عليّ دنياي فافعل. قال: معاذ اللّه، ادخل علينا لنساعدك من دنيانا، فرفع يديه وقال: يا ربّ أره حرمتي عندك، فوقع في الحال ألوف من الجواهر واللآلئ ما لم يوجد مثله، وقال: من كان كذلك، فايّ حاجة له إلى المخلوقات.[١٠٠]

ثمّ قال: يا ربّ استردّها فارتفعت إلى السّماء. فقال له عبدالملك: عظني. فقال: «اتريد واعظاً أبلغ من القرآن؟! قال اللّه تعالى: «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ»،[١٠١] هذا لمن طفّف فكيف لمن أخذه كلّه.

---

١٠٠. المخلوق.

١٠١. المطففين ٨٣: ١

باب في ذكر محمّد بن عليّ بن الحسين عليهم الصلاة والسلام

هو محمّد الثّاني و باقر العلم لاهل التقى وخير من لبّى على الاجبُلِ، ذوالزهد والسّؤدد، مظهر علوم الدين، مبيّن علم القرآن، حافظ معالم الدّين، علَم الفضل لاهله، معدن الآثار والسنّة، مرجع بقايا الصحابة، ملجا وجوه التابعين، مفزّع رؤساء الفقهاء والمتكلّمين، صاحب الجوابات المسكتة، ذوالآيات المخرسة، معتمد العلماء والمسلمين، شجرة الفتوّة والمروّة، موضع الرسالة والسنن، عيبة اخبار الأنبياء والسير، ملهم علم الكلام، ملي تفسير القرآن، هو من كان يحلّ شبه اهل الآراء، وارث علم خاتم الانبياء، هوالعليم الحكيم الحليم، بقيّة اهل بيت الرحمة، المشهور بالكرم والجود، مقبول القول والإمامة.

فصل

دخل جابربن عبد اللّه الأنصاريّ بعد ما كفّ بصره على محمّد بن عليّ بن الحسين عليهم السّلام فقبّل يده، ثمّ اهوى إلى رجله فتنحّى عنه وقال: إنّ رسول صلّى اللّه عليه وآله يقرئك السّلام، فقال: وعلى رسول اللّه السّلام. ثمّ قال جابر: قال لي رسول اللّه: تبقى حتّى تلقى رجلاً من ولدي يقال له محمّد بن عليّ بن الحسين يهب اللّه له النّور والحكمة فاقراء منّي السّلام.[١٠٢] والنّاس يروون عن جابر انّه قال: يوشك ان تبقى حتّى تلقى لي ولداً من الحسين يقال له محمّد يبقر العلم بقراً فإذا لقيته فاقراه منّي السّلام.[١٠٣]

وكان في وصيّة اميرالمؤمنين عليّ عليه السّلام إلى ولده ذكر محمّد بن عليّ والوصاة وانّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله سمّاه وعرّفه بباقر العلوم.[١٠٤]

---

١٠٢. بحارالانوار، ج٤٢، ص٢٢٧

١٠٣. مناقب ابن شهرآشوب، ج٣، ص٣٢٨ و ايضاً روضة الواعظين، ص٢٠٢

١٠٤. لسان العرب، مادة «بقر».

وكان جابر بن عبدالله إذا روى عنه شيئاً قال: حدّثني وصيّ الاوصياء ووارث علم الانبياء ابوجعفر الباقر. وعن عبدالله بن عطاء المكّي: ما رايت العلماء عند احد قطّ اصغر منهم عند ابي جعفر، ولقد رايت الحكم بن عتيبة مع جلالته في القوم بين يديه كانّه صبيّ بين يدي معلّمه.

و روى عن عمرو بن عبيد انّه وفد على الباقر ليمتحنه قال: ما معنى قوله تعالى: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا»[١٠٥] فقال ابوجعفر: «كانت السمآء رتقاً لا تنزل القطر، وكانت الارض رتقاً لا تخرج النّبات» فقال عمرو خبّرني عن قوله: «وَمَنْ يَحْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى»[١٠٦] ما غضب اللّه؟ فقال: غضب اللّه عقابه، يا عمرو من ظنّ انّ اللّه يغيّره شيٌ فقد كفر».

وعن محمّد بن المنكدر: رايت الباقر في ساعة حارّة يوماً يتّكئ على غلامين له، فقلت: شيخ قرشي في طلب الدّنيا، لاعظنّه، فقلت له: لوجاءك الموت وانت في طلب الدّنيا على هذه الحال؟ قال: «لو جاءني الموت لجاءني وانا في طاعة من طاعات اللّه اكفّ بها نفسي عنك وعن النّاس، وإنّما كنت اخاف الموت لوجاءني وانا في شيء من معاصي اللّه»، قال: اردت ان اعظك فوعظتني.

وعن القاسم بن محمّد بن ابى بكر: رايت فتىً احسن من الشّمس الطّالعة ببقيع الفرقد بين قبرين قبر الحَسَن وعليّ بن الحسين والباقر يبكى بكاءً لم اسمع اشجى منه، فقلت: يا صبّي، ماالذي افردك بالخلوة في المقابر؟ فقال:

إنّ الصبيَّ صبيُّ العقل لاصِغَرٌ ازرى بذي العقل فينا ولاكِبَرُ

فقلت: اراك حدثاً تاتي بمثل هذا الكلام؟ فقال: إنّ اللّه إذا اودع عبداً حكمة لم يزدره الحكماء[١٠٧] لصغر سنّه، وكان عليه من اللّه نوره والمهابة. فقلت: بابي أنت ما سمعت كلاماً ارصن من كلامك، لاشكّ انّك من اهل بيت حكمة، فمن انت؟ قال: من شقاوة

---

١٠٥. الانبياء٢١: ٣٠

١٠٦. طه٢٠: ٨١

١٠٧. العلماء.

اهل الدّنيا قلّة معرفتهم باولاد الانبياء، انا محمّد بن عليّ بن الحسين، وهذا قبر ابي فايّ أُنس آنس من قربه وايّ وحشة لاتكون مع فقده.[١٠٨]

---

١٠٨. «... قال قيس بن النعمان: خرجت يوماً إلى بعض مقابر المدينة فإذا انا بصبيٍّ جالس عند قبر يبكي بكاءاً شديداً وإنّ وجهه ليلقي شعاعاً من نور، فاقبلت عليه فقلت: ايّها الصبيّ ما الذي اعقلت له من الحزن حتّى افردك بالخلوة في مجالب الموتى والبكاء على اهل البلى... وانت بغرّ الحداثة مشغول عن اختلافات الازمان وحنين الاحزان؟ [قال:] فرفع راسه وطاطاه واطرق ساعةً لايحير جواباً ثمّ رفع [إليّ] راسه وهو يقول:

إنّ الصبيَّ صبيُّ العقل لاصغرٌ
أزرى بذي العَقل فينا ولا كِبَرُ

ثم قال لي: يا هذا إنّك خليّ الذرع من الفكر، سليم الاحشاء من الحرقة، امنت تقارب الاجل بطول الامل، إنّ الّذي افردني بالخلوة في مجالب اهل البلى تذكّر قول الله عزّ وجلّ «فإذا هم من الأجداث إلى ربّهم ينسلون».

فقلت: بابي انت و اُمّي من انت؟ فإنّي لاسمع كلاماً حسناً!

فقال: إنّ من شقاوة اهل البلاء قلّة معرفتهم باولاد الانبياء!! انا محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ وهذا قبر ابي فايّ آنس آنس من قربه؟ وايّ وحشة تكون معه؟ ثمّ انشا يقول:

ما غاضَ دمعي عندَ نازلَة
إلاّ جعلتُك للبُكا سبباً
إنّي أُجلّ قَرَىً حَلَلْتَ به
من ان أُرىٰ بسواك مُكْتَئِباً
فإذا ذكرتك سامَحَتْكَ به
منّي الدموعُ ففاضَ فانْسَكَبَا

قال قيس: فانصرفت وما تركتُ زيارةَ القبور مذ ذاك».

ترجمة الإمام الباقر عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، ص١٤٧

باب في ذكر الإمام جعفر بن محمّد عليهما السّلام

هو ابوعبد اللّه الصادق الإمام المفترض الطاعة، صاحب الجفر والجامعة، خليفة ابيه وصيّ ابى جعفر القائم بالإمامة، ينبوع العلوم معدن السخاء والحلم والكرم، منبع العلوم الإلهيّ مشرع الشرائع، افضل اهل الزمان، شيخ الطالبيّين، مستجاب الدّعوة، علاّمة زمانه، ذوالمعجزات الباهرة، صاحب الآيات، مغرس الفخار المعرق، فرع العلاء المثمر المورق.

فصل

اعلم انّه لقّب بالصادق وكلّهم كانوا صادقين وقيل في ذلك وجهان:

احدهما: انّه جرى بينه وبين رجل من بني العبّاس كلام فخاصمه العبّاسي إلى قبر رسول اللّه، فسمع من القبر: جعفر هوالصادق.

والثاني: ما روي عن ابي خالد الكابلي انّه قال: دخلت على زين العابدين عليه السّلام، فقلت: اخبرني بالّذين فرض اللّه طاعتهم والاقتداء بهم بعد رسول اللّه، قال: «ياكنكر، اميرالمؤمنين، ثمّ الحَسَن، ثمّ الحسين، ثمّ انتهى الأمر الينا، ثمّ سكت. فقلت: يا سيّدي روي لنا عن اميرالمؤمنين انّ الارض لاتخلو من حجّة اللّه على عباده، فمن الحجّة والإمام بعدك؟ فقال: ابني محمّد واسمه في التوراة الباقر يبقرالعلم بقراً، ومن بعده ابنه جعفر واسمه عند اهل السماء الصادق. قلت: وكيف صار اسمه الصادق وكلّكم صادقون؟ فقال: حدّثني ابي عن ابيه انّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله قال: إذا ولد ابني جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين فسمّوه الصادق، فإنّ الخامس من ولده الّذي اسمه جعفر، يدّعي الإمامة افتراءً على اللّه، فهو عند اللّه

جعفر الكذّاب.[١٠٩]

وامر المنصور بإحضار ابي عبدالله فلمّا حضر قال له: قتلني الله إن لم اقتلك، اتلحد في سلطاني وتبغيني الغوائل؟ فقال ابوعبدالله: والله ما فعلت ولااردت، فإن كان بلغك فمن كاذب. فقال: إنّ فلاناً اخبرني عنك بما ذكرت، قال: احضره فأُحضر. فقال: قد سمعت عن جعفر كذا و كذا، فاستحلفه فابتدأ باليمين، فقال ابوعبدالله: دعني أُحلّفه انا، فقال له: افعل، فقال ابوعبدالله للسّاعي قل: برئت من حول الله وقوّته والتجات إلى حولي وقوّتي، فحلف فما برح حتّى ضرب برجله، فقال المنصور: اخرجوه لعنه الله.

وبعث داود بن عليّ بن عبدالله بن عبّا ـ وكان والياً بالمدينة ـ جماعة إلى ابي عبدالله عليه السّلام يحضره إلى داره ليقتله، فلمّا دخلوا عليه وغلّظوا في الكلام له، فدعا الله ثمّ قال: إنّ صاحبكم مات فارتفع الأصوات بالصياح، وقيل: مات داود بن عليّ الساعة.

وقال[عليه السلام]: وجدت علم النّاس في اربع: اوّلها: ان تعرف ربّك، والثاني: ان تعرف ما صنع بك، والثالث: ان تعرف ما اراد منك، والرابع: ان تعرف ما يخرجك عن دينك.[١١٠]

---

١٠٩. «روي عن رسول الله صلّى الله عليه وآله انّه قال: إذا ولد جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين ابني فسمّوه «الصّادق» فإنّه يولد من ولد ابنه ولد يقال له «جعفر الكذب» ويل له من جراته على الله وتعدّيه على اخيه صاحب الحقّ، وإمام زمانه واهل بيتي».
دلائل الإمامة، ص ٢٤٨ وايضاً انظر: الهداية الكبرى، ص٢٤٨، مناقب ابن شهر آشوب، ج٤، ص٢٧٢

١١٠. «الإرشاد: روى نقلة الآثار انّ المنصور لمّا امر الرّبيع بإحضار ابي عبدالله عليه السلام فاحضره، فلمّا بصر به المنصور قال له: قتلني الله إن لم اقتلك، اتلحد في سلطاني؟ وتبغيني الغوائل؟ فقال له ابو عبد الله عليه السلام: والله ما فعلت ولا اردت فإن كان بلغك فمن كاذب، ولو كنت فعلت لقد ظُلم يوسف فغفر، وابتُلي ايّوبُ فصبر، وأُعطي سليمان فشكر، فهؤلاء انبياء الله، وإليهم يَرجع نسبك.
فقال له المنصور: اجل ارتفع هاهنا، فارتفع، فقال له: إنَّ فلان بن فلان اخبرني عنك بما ذكرت، فقال: احضره يا اميرالمؤمنين ليوافقني على ذلك، فاحضر الرّجل المذكور فقال له المنصور: انت سمعت ما حكيت عن جعفر؟ قال: نعم، فقال له ابوعبدالله عليه السّلام: فاستحلفه على ذلك. فقال له المنصور:
<

ودخلت عليه امرأة وهو في قوم فناولته تفّاحة بعضها أحمر و بعضها أصفر، فزجرها القوم، فقال: لاتفعلوا، وهي تسالني عن أيّام حيضها إنّ بعضها كذا وبعضها كذا فقالت: «ذرّيّة بعضها من بعض واللّه سميع عليم». ثمّ أجابها وكانت فعلت بابي حنيفة مثل ذلك فردّها، فقالت لأخرجنّ إلى الصادق فإنّه يخبر بما في القلوب إعلاماً من اللّه ورسوله.

احلف؟ قال: نعم وابتدا باليمين، فقال له ابوعبداللّه عليه السّلام: دعني يا امير المؤمنين أُحلّفه انا؟ فقال له: افعل، فقال ابوعبداللّه عليه السلام للساعي: قل: برئت من حول اللّه و قوّته، والتجات إلى حولي و قوّتي، لقد فعل كذا و كذا جعفر، فامتنع منها هنيئة، ثم حلف بها، فما برح حتّى ضرب برجله، فقال ابوجعفر: جُرّوا برجله، فاخرجوه لعنه اللّه.

قال الربيع: وكنت رايت جعفر بن محمّد عليه السّلام حين دخل على المنصور يحرّك شفتيه، كلّما حرّكهما سكن غضب المنصور، حتّى ادناه منه، وقد رضي عنه، فلمّا خرج ابوعبداللّه عليه السلام من عند ابي جعفر المنصور اتّبعته، فقلت له: إنّ هذا الرجل كان من اشدّ الناس غضباً عليك، فلمّا دخلت عليه وانت تحرّك شفتيك كلّما حرّكتهما سكن غضبه، فبايّ شيء كنت تحرّكهما؟ قال: بدعاء جدّي الحسين بن عليّ عليهما السلام، قلت: جعلتُ فداك وما هذا الدّعاء؟ قال: «يا عدّتي عند شدّتي، ويا غوثي في كربتي، احرسني بعينك الّتي لاتنام، واكنفني بركنك الّذي لايُرام».

قال الربيع: فحفظت هذا الدّعاء، فما نزلت بي شدّة قطّ إلاّ دعوتُ به ففرّج، قال: وقلت لجعفر بن محمّد عليه السلام: لم منعت السّاعي ان يحلف باللّه؟ قال: كرهتُ ان يراه اللّه يوحّده و يمجّده فيحلم عنه، ويؤخّر عقوبته، فاستحلفته بما سمعت فاخذه اللّه اخذة رابية».

الإرشاد، ص٢٩٠، بحارالأنوار، ج٤٧، ص١٧٤و١٧٥

باب في ذكر الإمام موسى بن جعفر عليهما السّلام

كان يكنى اباالحَسَن فلمّا ولد الرضا ترك كنيته، وكان يكنّى ابا إبراهيم وابا علي في الخصوص وربّما يقال له: ابوالحَسَن الاوّل، وللرّضا ابوالحَسَن الثاني، ولعليّ بن محمّد النقيّ ابوالحَسَن الثالث. وكان موسى بن جعفر يعرف بالعبد الصالح، وينعت ايضاً بالكاظم، وبالكهف الحصين، وبقوام آل محمّد، وبنظام اهل البيت، وبنور اهل بيت الوحي، وبراهب بني هاشم. وكان يقال له: اعبد اهل زمانه، اسخى العرب، افقه الثقلين، منقذ الفقراء، مطعم المساكين. وكان الناس يسمّونه: زين المجتهدين، وحليف كتاب اللّه، لقّبه اللّه في اللّوح بالمتجب.

فصل

إنّما سمّي عليه السّلام بالكاظم لما كظم من الغيظ، واحتمل من الأذى، وصبر عليه من فعل الظالمين به، وسقوه السمّ مراراً حتّى مضى عليه السّلام قتيلاً في حبسهم ووثاقهم.

سأله الشيباني بمكّة بحضرة الرشيد: ايجوز للمحرم ان يظلّل عليه محمله؟ فقال موسى عليه السّلام: لايجوز مع الاختيار، فقال: ايجوز ان يمشي تحت الظّلال مختاراً؟ فقال: نعم. فتضاحك الشيبانيّ، فقال الإمام عليه السّلام: اتعجب من سنّة النّبيّ وتستهزئ بها، إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله كشف الظلال في إحرامه ومشى تحت الظلال وهو محرم، وإنّ احكام اللّه لاتقاس فمن قاس بعضها على بعض فقد ضلّ عن سواء السبيل.

وقال الرشيد عند قبر النّبيّ صلّى اللّه عليه وآله: السّلام عليك يابن عمّ، فقال موسى: السّلام عليك يا ابه، فتغيّر وجه الرشيد، فقال له الرشيد: انا وانت ابنا عمّ، فقال: إن كان حيّاً وخطب ابنتك هل تزوّجه؟ قال: نعم، قال: وهل يخطب إليّ بنتي،

قال: لا[١١١].

وكان أوصل الناس لرحمه وأهله، وكان يحمل إلى المساكين والأيتام والأرامل الأزقّة والتّمور ويوصل اليهم العين والورق، وكانت صرار موسى مثلاً في العطاء فإنّه كان يصل بثلاثمائة ونيّف، وكان أحسن الناس صوتا بالقرآن، وكان يُحدرُ إذا قرأ ويبكي السّامعون لقراءته.

وكان يسمّى مكلّم الأسد، وسبب ذلك انّ عليّ بن حمزة البطائنيّ قال: صحبت موسى عليه السّلام إلى ضيعة له، فلمّا صرنا في بعض الطريق، اعترضنا أسد، ولم يكترث به موسى، فرأيت الأسد تذلّل له عليه السّلام وجعل يهمهم، فوقف موسى ووضع الأسد يده على كفل بغلته فحوّل عليه السّلام وجهه إلى القبلة ودعا ـ ثمّ أومأ إلى الأسد بيده أن امض ـ فهمهم الأسد وانصرف. فقلت لمّا خرجنا: ما شان هذا الأسد؟ قال: إنّه اشتكى إليّ عسر ولادة لَبُوَته وسالني ان ادعو ليفرّج اللّه عنها ففعلت، وأُلقي في روعي انّها ولدت ذكراً فخبّرته فقال: لاسلّط اللّه عليك ولاذرّيّتك ولا على احد من شيعتك سَبُعاً، قلت: آمين.

١١١. انظر: الارشاد، ص٢٩٨؛ الكامل في التاريخ، ج٦، ص١٦٤

باب في ذكر الإمامِ عليّ بن موسى عليهما السّلام

هو ابوالحَسَن الرضا، سَمِيُّ عليٍّ وعليٌّ، أُعطي فهم الاوّل وحلمه ونصره وورده ودينه، وأُعطي محبّة الآخر وورعه وصبره على مايكره. صاحب الالسن واللّغات، ذوالاعلام الباقيات، مرضيّ الصديق والعدوّ، افضل آل ابي طالب، محيي سنّة رسول اللّه، وليّ العهد من اللّه، غريب خراسان، بحر الجود والعلم، طود الوقار والحلم، السيّد المعصوم، امان اهل خراسان، الصابر على الباساء والضرّاء، مفخر طوس، مَن يده كيَدِ عيسى، مشهده مثل عصا موسى.

فصل

اعلم انّ اللّه سمّاه في اللّوح المحفوظ بالرضا، واوما به انّه يرضى به الاعداء والاولياء، وقد رضيت الملائكة شمائله واخلاقه واقواله وافعاله، وارتضاه اللّه ورضي عنه وارضاه، وكان العالمون يتعجّبون منه إذ وجدوه مطّلعاً على كلّ لسان ولغة يتكلّم بجميع ذلك، وكذلك كان آباؤه وابناؤه إلى خاتم الائمّة فقد علّمهم اللّه كما علّم آدم الاسماء كلّها.

وكان المامون قد بعث إلى المدينة مَن حمله إلى مرو في المفاوز والبراري لا في العمران لئلاّ يراه الناس فيرغبوا فيه، فما من منزل من منازله إلاّ و له عليه السّلام فيه معجزة معروفة يرويه العامّة والخاصّة، وله اعلام بالأهواز إذ نزل على بابها يوماً، وبنيسابور آيات، ولمّا بلغ قرب القرية الحمراء زالت الشمس ولم يكن معه ماء، فبحث بيده المباركة الأرض قليلاً فنبع منها الماء وهو باق إلى اليوم. ولمّا وصل إلى سناباد نزل إلى جنب جبل وقال: اللّهمّ اجعله نافعاً لينتفع به الناس، وبارك فيه وفيما ينحت منه ويجعل من حجره، ثمّ امر فنحت له قدور من ذلك الجبل، وقدور اهل الدنيا تتّخذ منه إلى الآن. ثمّ دخل القبّة الّتي فيها قبر هارون وخطّ بيده على الموضع الّذى هو قبره وقال: هذه تربتي

وفيها أُدفن وسيجعل اللّه هذا المكان مختلف شيعتي.[١١٢]

والحّ المامون عليه بالبيعة له وابي عليه حتّى اشرف على الهلاك من تابّيه، فقال المامون: اعزل نفسي عن الخلافة واجعلها لك، فقال الرضا: إن كانت لك فلا يمكنك ان تخلع لباساً البسكه اللّه وتجعله لغيرك، وإن لم تكن الخلافة لك فليس لك ان تجعلها لي. فقال المامون: كن وليّ عهدي لتكون الخليفة بعدي. فقال: اخبرني ابي عن آبائه عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلم: أنّي اخرج من الدّنيا مقتولاً بالسّمّ مظلوماً تبكي عليّ ملائكة السماء والأرض، وأُدفن في ارض غربة إلى جنب هارون. فقال المامون: ومن الّذي يقتلك و انا حيّ، قال: لو اشاء ان اقول لقلت. فقال المامون: هذا للتّخفيف او ليقول الناس: إنّك زاهد في الدنيا، فقال الرضا: ما زهدت في الدنيا للدّنيا. ثمّ أُوعد حتّى قبل وقال: اللّهمّ لاعهد إلاّ عهدك ولا ولاية لي الاّ من قبلك وقد اكرهت كما اضطرّ يوسف ودانيال. وزوّجه أُخته ثمّ سقاه السّمّ حتّى لحق باللّه تعالى.[١١٣]

---

١١٢. «ماجيلويه، عن عليّ عن ابيه، عن الهرويّ قال سمعت الرّضا عليه السلام يقول: إنّي سأُقتل بالسمّ مسموماً و مظلوماً، وأُقبر إلى جنب هارون، ويجعل اللّه عزّ وجلّ تربتي مختلف شيعتي واهل بيتي، فمن زارني في غربتي وجبت له زيارتي يوم القيامة، والّذي اكرم محمّداً صلّى اللّه عليه وآله بالنّبوة واصطفاه على جميع الخليقة لايصلّي احد منكم عند قبري ركعتين إلاّ استحقّ المغفرة من اللّه عزّ وجلّ يوم يلقاه، والّذي اكرمنا بعد محمّد صلّى اللّه عليه وآله بالإمامة وخصّنا بالوصيّة إنّ زوّار قبري لاكرم الوفود على اللّه يوم القيامة، وما من مؤمن يزورني فتصيب وجهه قطرة من السّماء إلاّ حرّم اللّه عزّ وجلّ جسده على النار». عيون الأخبار، ج٢، ص٢٥٦، بحارالأنوار، ج٩٩، ص٣٦و٣٧

١١٣. «الحسين بن إبراهيم بن تاتانه، عن عليّ بن إبراهيم، عن ابيه، عن ابي الصّلت الهرويّ قال: إنّ المامون قال للرضا عليّ بن موسى عليه السلام: يا ابن رسول اللّه، قد عرفت فضلك وعلوّك وزهدك وورعك وعبادتك واراك احقّ بالخلافة منّي، فقال الرّضا عليه السلام: بالعبوديّة للّه عزّ وجلّ افتخر، وبالزهد في الدنيا ارجو النّجاة من شرّ الدنيا، وبالورع عن المحارم ارجو الفوز بالمغانم، وبالتواضع في الدّنيا ارجو الرفعة عند اللّه عزّ وجلّ.

فقال له المامون: فإنّي قد رايت ان اعزل نفسي عن الخلافة، واجعلها لك وابايعك، فقال له الرضا عليه السلام: إن كانت هذه الخلافة لك وجعلها اللّه لك فلا يجوز ان تخلع لباساً البسكه اللّه وتجعله لغيرك، وإن كانت الخلافة ليست لك فلايجوز لك ان تجعل لي ما ليس لك، فقال له المامون: يا ابن رسول اللّه،

لابّد لك من قبول هذا الامر، فقال: لست افعل ذلك طائعاً ابداً، فما زال يجهد به ايّاماً حتّى يئس من قبوله، فقال له: فإن لم تقبل الخلافة ولم تحبّ مبايعتي لك فكن وليّ عهدي لتكون لك الخلافة بعدي.

فقال الرّضا عليه السّلام: والله لقد حدّثني ابي عن آبائه عن امير المؤمنين عن رسول الله صلّى الله عليه وآله انّي اخرج من الدّنيا قبلك مقتولاً بالسمّ مظلوماً تبكي عليّ ملائكة السّماء وملائكة الارض، وادفن في ارض غربة إلى جنب هارون الرّشيد، فبكى المامون ثمّ قال له: يا ابن رسول الله، ومن الّذي يقتلك او يقدر على الإساءة إليك وانا حيّ؟ فقال الرّضا عليه السلام: اما إنّي لو اشاء ان اقول من الّذي يقتلني لقلت، فقال المامون: يا ابن رسول الله، إنّما تريد بقولك هذا التخفيف عن نفسك، ودفع هذا الامر عنك، ليقول النّاس: إنّك زاهدٌ في الدّنيا.

فقال الرّضا عليه السّلام: والله ما كذبت منذ خلقني ربّي عزّ وجلّ، وما زهدت في الدّنيا للدّنيا، وإنّي لاعلم ما تريد، فقال المامون: وما أُريد؟ قال: الامان على الصّدق؟ قال: لك الامان، قال: تريد بذلك ان يقول النّاس: إنّ عليّ بن موسى لم يزهد في الدّنيا بل زهدت الدّنيا فيه، الاترون كيف قبل ولاية العهد طمعاً في الخلافة؟! فغضب المامون ثمّ قال: إنّك تتلقّاني ابداً بما اكرهه، وقد امنت سطوتي، فبالله أُقسم لئن قبلت ولاية العهد وإلاّ اجبرتك على ذلك فإن فعلت وإلاّ ضربت عنقك.

فقال الرّضا عليه السّلام: قد نهاني الله عزّ وجلّ ان ألقي بيدي إلى التهلكة، فان كان الامر على هذا، فافعل مابدا لك، وانا اقبل ذلك على انّي لا أُولّي احداً ولا اعزل احداً ولا انقض رسماً ولا سنة، واكون في الامر من بعيد مشيراً، فرضي منه بذلك، وجعله وليّ عهده على كراهة منه عليه السّلام لذلك».

علل الشرائع، ج١، ص٢٢٦، عيون الاخبار، ج٢، ص١٣٩

امالي الصدوق، ص٦٨، بحارالانوار، ج٤٩، ص١٢٩ و١٣٠

«الهمدانيّ، عن عليّ، عن ابيه، عن الريّان قال: دخلت على عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام، فقلت له: يا ابن رسول الله، إنّ النّاس يقولون: إنّك قبلت ولاية العهد مع إظهارك الزّهد في الدنيا؟

فقال عليه السلام: قد علم الله كراهتي لذلك، فلمّا خيّرت بين قبول ذلك وبين القتل اخترت القبول على القتل، ويحهم اما علموا انّ يوسف عليه السلام كان نبيّاً رسولاً، فلمّا رفعته الضرورة إلى تولّي خزائن العزيز قال له «اجعلني على خزائن الارض إنّي حفيظٌ عليم» ودفعتني الضّرورة إلى قبول ذلك على إكراه وإجبار بعد الإشراف على الهلاك، على انّي ما دخلت في هذا الامر إلاّ دخول خارج منه، فإلى الله المشتكى، وهو المستعان».

عيون اخبار الرضا، ج٢، ص١٣٩، امالي الصدوق، ص٧٢، علل الشرائع، ج٢، ص٢٢٧و ٢٢٨، بحارالانوار، ج٤٩، ص١٣٠

«الدقّاق، عن الاسديّ، عن البرمكيّ، عن محمّد بن عرفة قال: قلت للرضا عليه السّلام: يا ابن رسول الله، ما حملك على الدّخول في ولاية العهد؟ فقال: ما حمل جدّي امير المؤمنين عليه السلام على الدّخول في الشّورى». عيون اخبار الرضا(ع)، ج٢، ص١٥١ـ١٥٤

قال المجلسيّ: اي لئلايياس النّاس من خلافتنا، ويعلموا بإقرار المخالف انّ لنا في هذا الامر نصيباً، ويحتمل ان يكون التشبيه في اصل الاشتمال على المصالح الخفيّة».

بحارالانوار، ج٤٩، ص١٤٠

باب في ذكر الإمام محمّد بن عليّ التقيّ عليهما السّلام

هو أبو جعفر الثاني، ويكنّى في الخاصّ أبا عليّ، سمّاه الله تعالى في اللّوح بالتّقيّ، وكان ينعت بالمرتضى والمنتجب والهادي، وكان النّاس يقولون فيه: أُعجوبة أهل البيت، ونادرة الدّهر، وبديع الزّمان، وعيسى الثاني، وذوالكرامات، والمؤيّد بالمعجزات، وسلالة رسول الله، موادّه وإلهامه من الله، صاحب الخضرة، الفائق على المشايخ في الصّغر، مَن خاتم الإمامة على كتفه، المبرّز على كافّة ذوي أهل الفضل، افضل أهل الدّنيا في الصّبا، الكامل في السؤدد والهدى والحكمة والعلم، هادي القضاة، سيّد الهداة، نور المهتدين، سراج المتعبّدين، مصباح المتهجّدين.

فصل

عن صفوان بن يحيى قلت للرّضا عليه السّلام: إن كان كون فإلى من؟ فاشار إلى ابي جعفر، وهو قائم بين يديه، قلت: هذا ابن ثلاث سنين. قال: مايضرّه من ذلك، قد قام عيسى بالحجّة وهو ابن أقلّ من ثلاث، ونحن اهل بيت يتوارث اصاغرنا عن اكابرنا القذّة بالقذّة.[114]

ومناظرة يحيى بن اكثم في السؤال والجواب معروفة، فتحيّر يحيى وانقطع ولجلج، فقال له المامون: اتخطب يا اباجعفر ابنتي أُمّ الفضل؟ قال: اخطب، فقال: الحمدلله إقراراً بنعمته ولا إله إلاّ الله إخلاصاً لوحدانيّته، وصلّى الله على محمّد سيّد بريّته

---

١١٤. الإرشاد، ج٢، ص٢٧٦، الكافي، ج١، ص٢٥٨، إثبات الوصية، ص١٨٥، الفصول المهمة، ص٢٦٥، ونقله العلامة المجلسيّ في البحار، ج٥٠، ص٢١، وذكر نحوه الخزاز في كفاية الاثر، ص٢٧٩

والاصفياء من عترته. أمّا بعد: فقد كان من فضل اللّه على الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه: «وَأَنْكِحُوا الأيامى منكم والصّالحين»[١١٥] [الآية]

ثمّ إنّ محمّد بن عليّ بن موسى الرّضا، يخطب أمّ الفضل بنت عبداللّه المامون، وقد بذل لها من الصّداق مهر جدّته فاطمة بنت محمّد، وهو خمسمائة درهم جياد، فهل زوّجته بها على هذا الصداق؟

قال المامون: نعم زوّجتك أمّ الفضل ابنتي يا أبا جعفر على الصداق المذكور، فهل قبلتَ النكاح ورضيت به؟ قال: قد قبلت النّكاح ورضيت به.[١١٦]

ولمّا توجّه ابو جعفر من بغداد إلى المدينة ومعه أُمّ الفضل انتهى إلى دار المسيّب في شارع باب الكوفة عند مغيب الشّمس، نزل ودخل المسجد وكان في صحنه شجرة معروفة نبقة لم تحمل بعد، فدعا بكوز فيه ماء فتوضّأ في اصل النبقة وقام فصلّى بالناس صلاة المغرب، فقرأ في الأولى الحمد وإذا جاء نصر اللّه، وفي الثّانية الحمد وقل هو اللّه احد، فلمّا سلّم جلس هُنيئة، وقام من غيران يعقب فصلّى النوافل الاربع، وعقّب وسجد سجدتي الشّكر وخرج، فلمّا انتهى إلى النبقة رآها الناس وقد حملت حملاً حسناً فتعجّبوا من ذلك واكلوا فوجدوه نبقاً حلواً لاعجم له، ومضى إلى المدينة من وقته إلى ان اشخصه المعتصم إلى بغداد وسمّه ودفن عند جدّه موسى عليهما السّلام.

---

١١٥. النور٢٤: ٣٢

١١٦. دلائل الإمامة، ص٣٩١ـ ٣٩٢؛ الإرشاد، ج٢، ص٢٨٤ـ٢٨٥؛ إعلام الورى، ص٣٣٥؛ الاحتجاج، ص٤٤٣، مثله، وذكر نحوه القمّيّ في تفسيره، ج١، ص١٨٢ والمسعودي في إثبات الوصية، ص١٨٩؛ والمفيد في الاختصاص، ص٩٨، وابن الصبّاغ في الفصول المهمّة، ص٢٦٧

باب في ذكر الإمام عليّ بن محمّد النقيّ عليهما السّلام

هو ابوالحَسَن الثالث، سمّاه اللّه بالنقيّ في اللّوح الّذي اهداه اللّه إلى نبيّه الّذي فيه اسماء الاثني عشر من حججه، المتبحّر في العلم والزهد، المتكامل في الفضل والفضائل، صاحب المعجزات الباهرات، علاّمة الزمان، عَلَم اهل البيت، سلالة الطاهرين، الآية الكبرى على تلّ المخالي، هادي الخلق إلى الحقّ، المصباح في الظّلمات، سراج بني هاشم، لطف العرب والعجم.

فصل

يقال له: العسكري؛ لانّ المتوكّل اخرجه إلى سرّ من راى واسكنه بها مع الأهل والولد، ويقال لسامرّة العسكر فنسب إليه، هذا هو الاصحّ.

وعن يحيى بن هرثمة: بعثني المتوكّل لإحضار عليّ بن محمّد إلى جواره، فدخلنا البادية وكان معي كاتب لي متشيّع وآخر خارجي يخدمني وكنت حشويّ المذهب، فقال الخارجيّ: إنّ صاحب هذا الكاتب عليّ بن ابي طالب قال: ليس في الأرض شبر إلاّ وهو مقبرة، فاين من يموت هاهنا ويدفن؟ وكان هذا في موضع معروف في البادية، قال فلمّا دخلنا على عليّ بن محمّد وعزم على الخروج، رايته يامر باخذ البرانس الغلاظ واللّبود الثقيلة ونحن في حمارّة القيظ، فقلت في نفسي: هؤلآء الرافضة يقتدون بهذا الذي لاتجربة له ولاعرف ايّ وقت هذا! فارتحلنا إلى ان قربنا من الموضع الذي جرى المناظرة بين الخارجيّ وكاتبي، فإذا ابوالحَسَن امَرَ خَدَمه باستخراج اللبود والبرانس، وإذا نحن بغمامة سوداء ورعد وبرق، فاعطاني لبداً وبرنساً وكاتبي ايضاً ولبس هو واصحابه اللبود والبرانس، وإذا مطر علينا برد عظيم كاكبر ما يكون، فهلك من اصحابي نيّف وثمانون

رجلاً وانقشع السّحاب، فقال ابوالحَسَن: يا يحيى بن هرثمة هكذا يجمع الله الناس هاهنا ويميتهم، فقبّلت رجله واستبصرت، فدفنّا الموتى وخرجنا، فبينا نسير بعد ذلك يوماً إلى قرب الزوال وابوالحَسَن لايشير بالنزول، فقلت: يابن رسول الله، كلّت الدوابّ والحمولات، وقد حرّ اليوم ولاماء، فقال: تستريحون إن شاء الله تحت ظلّ اغصان شجرتين، وتشربون من ابرد ماء، وكنت عارفاً بتلك الطريق ان لاماء فيها ولاشجر، فسرنا إلى ان بدا لنا شجرتان كاعظم ما يكون من الأشجار، وإذا ماء جارٍ تحتها، فتعجّبنا ونزلنا فشربنا وسقينا الدوابّ والمراحل وارحلنا واسترحنا، وكنت انظر إلى الماء وإلى الشّجرتين، ثمّ انظر إلى ابن رسول الله، فيتبسّم في وجهي، فاخذت سيفي وخرجت إلى خلف الشجرتين ودفنته في الارض واعلمت عليه بحجارة وضعتها عليه، فلمّا ارتحلنا وخرجنا غلوة او غلوتين، انصرفت إلى ذلك الموضع فوالله ما وجدت اثراً للشجرتين، وكان لاماء هناك قطّ، واخذت السيف واسرعت حتّى لحقت بالخيل، فصرت ثابت القدم في التشيّع.[١١٧]

---

١١٧. «... روي عن يحيى بن هرثمة قال: دعاني المتوكل فقال: اختر ثلاثمائة رجل ممن تريد واخرجوا إلى الكوفة فخلّفوا اثقالكم فيها، واخرجوا على طريق البادية إلى المدينة، واحضروا عليّ بن محمّد بن الرضا عليه السلام إلى عندي معظماً مكرّماً مبجّلاً، قال: ففعلت وخرجنا، وكان في اصحابي قائد من الشراة وكان لي كاتب يتشيّع وانا على مذهب الحشويّة، وكان ذلك الشاري يناظر الكاتب وكنت استريح إلى مناظرتهما لقطع الطريق، فلما انتصفنا المسافة، قال الشاري للكاتب: اليس من قول صاحبكم ـ علي بن ابي طالب عليه السلام ـ: انّه ليس من الارض بقعة إلاّوهي قبر او ستكون قبراً، فانظر إلى هذه البرية، اين من يموت فيها حتى يملا الله قبوراً كما تزعمون؟ فقلت للكاتب: هذا من قولكم؟ قال نعم. قلت: صدق اين من يموت في هذه البرّية العظيمة حتى تمتلئ قبوراً. وتضاحكنا ساعة من كلام الشيعيّ، إذ انخذل الكاتب في أيدينا «قال: ثم سرنا حتى دخلنا المدينة فقصدت باب علي بن محمّد بن عليّ بن موسى عليه السلام فدخلت عليه، فقرا الكتاب من المتوكّل، فقال: انزلوا وليس من جهتي خلاف، قال: فلما صرت إليه من الغدو كنا في تموز اشدّ ما يكون من الحرّ، فإذا بين يديه خياط وهو يقطع من ثياب غلاظ خفاتين له ولغلمانه، ثم قال للخياط: اجمع عليها جماعة من الخياطين واعمد على الفراغ منها يومك هذا، وبكّر بها إليّ في مثل هذا الوقت، ثمّ نظر إليّ وقال: يا يحيى اقضوا وطركم من المدينة في هذا اليوم، واعمد على الرحيل غداً في هذا الوقت. قال: فخرجت من عنده وانا متعجّب من الخفاتين واقول في نفسي: نحن في

<

وعن أبي هاشم الجعفريّ: خرجت مع أبي الحسن نتلقّى بعض القادمين فابطؤوا،

تموز وحرّ الحجاز، وبيننا وبين العراق مسير عشرين يوماً فما يصنع بهذه الثياب؟ ثم قلت في نفسي: هذا رجل لم يسافر، وهو يقدر ان كلّ سفر يحتاج فيه إلى مثل هذه الثياب، واتعجب من الرافضة حيث يقولون بإمامته مع فهمه هذا!! وعدت إليه من الغد في ذلك الوقت، فإذا الثياب قد أُحضرت، فقال لغلمانه: ارحلوا وخذوا لنا معكم من اللبابيد والبرانس، ثم قال: ارحل يا يحيى. فقلت في نفسي: هذا اعجب من الاوّل، ايخاف ان يلحقنا الشتاء في الطريق حتّى اخذ معه اللبابيد والبرانس؟ وانا استصغر فهمه! حتى إذا وصلنا إلى موضع المناظرة في القبور فارتفعت سحابة واسودّت وارعدت وابرقت حتى اذا صارت على رؤسنا ارسلت علينا برداً مثل الصخور، وقد شدّ على نفسه وعلى غلمانه الخفاتين ولبسوا اللبابيد والبرانس، فقال لغلمانه: ادفعوا إلى يحيى لبّادة وإلى الكاتب برنساً، وتجمعنا والبرد ياخذنا حتى قتل من اصحابي ثمانين رجلاً وزالت السحابة، ورجع الحرّ كما كان فقال لي: يا يحيى ومن بقي من اصحابك ليدفن من قدمات من اصحابك؟ ثم قال عليه السلام: هكذا يملأ الله هذا البرّ قبوراً! قال يحيى: فرميت نفسي عن دابّتي وعدوت إليه وقبّلت ركابه ورجله وقلت: اشهد ان لا إله إلاّ الله، وان محمّداً عبده ورسوله، وانكم خلفاء الله في ارضه، وقد كنت كافراً وإنّي الآن قد اسلمت على يديك يا مولاي، قال يحيى: فتشيّعت ولزمت خدمته إلى ان مضى».

إثبات الهداة، ج٦، ص٢٣٧-٢٤٠ نقلاً عن كتاب الخرايج والجرايح.

«روى محمّد البصريّ عن ابن العباس خال شبل كاتب إبراهيم بن محمّد قال: كنّا اجرينا ذكر ابي الحسن عليه السلام فقال: يا ابا محمّد لم اكن في شيء من هذا الأمر وكنت اعيب على اخي وعلى اهل هذا القول عيباً شديداً بالذمّ والشتم، إلى ان كنت في وفد الّذين اوفد المتوكل إلى المدينة في إحضار ابي الحسن عليه السلام، فخرجنا من المدينة وجزنا في بعض الطريق طوينا المنزل، وكان يوماً صائفاً شديد الحرّ، فسالناه ان ينزل فقال: لا، فخرجنا ولم نطعم ولم نشرب، فلمّا اشتد الحرّ والجوع والعطش ونحن إذ ذاك في ارض ملساء لانرى بها شيئاً من الظلّ والماء فجعلنا نشخص ابصارنا نحوه، قال: ومالكم، اظنّكم جياعاً وقد عطشتم؟ فقلنا: إي والله ياسيّدنا قد عينا، قال: عرّسوا وكلوا واشربوا، فتعجبت من قوله ونحن في صحراء ملساء لانرى فيها شيئاً نستريح إليه ولاماء ولاظلاً، فقال: عرّسوا، فابتدرت إلى القطار لانيخ، ثمّ التفت فإذا انا بشجرتين عظيمتين يستظل تحتهما عالم من الناس، وكنت اعرف موضعهما ارض براح قفراء، وإذا انا بعين تسيح على وجه الارض اعذب ماء وابرده، فنزلنا واكلنا وشربنا واسترحنا، وإنّ فينا من سلك تلك الطريق مراراً، فوقع في قلبي ذلك الوقت اعاجيب، وجعلت احدّ النظر إليه واتامّله طويلاً، فتبسّم وطوى وجهه عنّي، فقلت في نفسي: والله لاعرضنّ هذا كيف هو؟ فاتيت من وراء الشجرة ودفنت سيفي، وجعلت عليه حجرين وتغوّطت في ذلك الموضع وتهيات للصلاة، فقال ابوالحسن عليه السلام: استرحتم؟ قلنا: نعم، قال: فارتحلوا على اسم الله، فارتحلنا. فلما

فجلس عليه السّلام، فشكوت إليه ضيق حالي، فاهوى يده إلى رمل فناولني منه اكفّاً، وقال: اتّسع بهذا، واكتم ما رايت. فلمّا رجعت فإذا هو يتّقد كالنيران، فدعوت صائغاً وقلت: اسبك[۱۱۸] لي، فقال: ما رايت ذهباً اجود منه، وهو كهيئة الرّمل.[۱۱۹]

قال ابوهاشم: ومرّ بنا تركيّ، وكلّمه ابوالحَسَن عليه السّلام بالتركيّ، فنزل عن فرسه، وقبّل حافر دابّته، وقال لي: هذا نبيّ؟ قلت: ابن رسول اللّه، قال دعاني باسم سمّيت به في صغري في بلاد الترك ما علمه احد إلى الساعة. قال ابوهاشم: فكلّمني ابوالحَسَن عليه السّلام بالهنديّة فلم أُحْسن ان أردّ عليه، فتناول حصاة فمصّها، ثمّ رمى بها إليّ فوضعتها في فمي فما برحت حتّى تكلّمت بثلاث وسبعين لساناً اوّلها الهنديّة.[۱۲۰]

وعن ابي جعفر محمّد بن علويّة وابي العبّاس احمد بن النصر: كان باصبهان رجل يقال له عبدالرحمن وكان شيعيّاً، قيل: ما السبب فيه، قال: شاهدت ما اوجب ذلك، اخرجني اهل اصبهان معهم إلى باب المتوكّل متظلّمين، فكنّا ببابه إذ خرج الأمر بإحضار

ان سرنا ساعة رجعت على الاثر فاتيت الموضع ووجدت الاثر والسيف كما وضعته والعلامة، فكان اللّه لم يخلق ثمّ شجرة ولاماءً ولاظلاً ولابللاً، فتعجّبت ورفعت يديّ إلى السّماء وسالت اللّه تعالى الثبات على المحبّة له والإيمان به واخذت الاثر فلحقت القوم، فالتفت إليّ ابوالحسن عليه السلام فقال: يا ابا العباس فعلتها؟ قلت: نعم يا سيّديّ، لقد كانت شاكّاً فاصبحت وانا عند نفسي من اغنى الناس بك في الدّنيا والاخرة، فقال: هو كذلك هم معدودون معلومون لايزيد رجل ولاينقص رجل».

اثبات الهداة، ج٦، ص٢٥٠ و٢٥١

۱۱۸. اسبكه

۱۱۹. عن عليّ بن محمّد المقعد، عن يحيى بن زكريّا الخزاعي، عن ابي هاشم قال: خرجت مع ابي الحسن عليه السلام إلى ظاهر سرّ من راى نتلقّى بعض الطالبيّين فابطا حرسه فطرح لابي الحسن غاشية السرج، فجلس عليها، ونزلت عن دابّتي وجلست بين يديه وهو يحدثني، فشكوى إليه قصور يدي، فاهوى بيده إلى رمل كان عليه جالساً فناولني منه اكفّاً وقال: اتّسع بهذا يا ابا هاشم واكتم ما رايت، فخباته معي فرجعنا فابصرته فإذا هو تيقّد كالنيران ذهباً احمر، فدعوت صائغاً إلى منزلي وقلت له: اسبك لي هذا، فسبكه وقال: ما رايت ذهباً اجود منه، وهو كهيئة الرمل، فمن اين لك هذا فما رايت اعجب منه؟ فقلت: هذا شيء عندنا قديماً تدّخره لنا عجائزنا على طول الايّام».

إثبات الهداة، ج٦، ص٢٣٢ و٢٣٣

۱۲۰. إثبات الهداة، ج٦، ص٢٣١ و٢٣٢، فصل٦، حديث٢٩ و٣٠

عليّ بن محمّد الرضا عليهما السّلام للقتل، قلت: لاابرح حتّى انظر إليه، فاقبل على فرس والناس صفّان، فلمّا رايته وقع حبّه في قلبي، فدعوت اللّه في قلبي ان يدفع عنه شرّ المتوكّل وهو ينظر إلى عُرْف دابّته لاينظر يمنةً ولايسرة، فلمّا صار إليّ اقبل عليّ وقال: استجاب اللّه دعاءَك وطوّل عمرك وكثّر مالك وولدك، فارتعدت وغُشي عليّ فدخل على المتوكّل وانصرف في الحال سالماً. فرزقت من الاولاد عشرة، ومن المال الوُفاً الوُفاً، وقد بلغت نيّفاً وسبعين.[١٢١]

وعن الفضل بن احمد بن إسرائيل: دخلت مع المعتزّ على المتوكّل وهو على سريره متغيّر يقول: واللّه لاقتلنّ هذا المرائي، وقد وقف اربعة من الخزر، وامرهم إذا دخل ابوالحَسَن ان يضربوه بالسيف، فما علمت إلاّ بابي الحَسَن قد دخل، وخرّ الخزر على وجوههم، ورمى المتوكّل بنفسه من السرير يقبّل يديه وبين عينيه، ويقول: يا سيّدي يابن رسول اللّه يابن عمّ ماجاء بك في هذا الوقت، ارجع، يا قوم شيّعوا سيّدكم. وقال الخزر: راينا حوله اكثر من مائة سيف فلم نقدران نتامّله.[١٢٢]

١٢١. إثبات الهداة، ج٦، ص٢٣٦و٢٣٧، نقلاً عن كتاب الحرايج والجرايح.

١٢٢. إثبات الهداة، ج٦، ص٢٥٢و٢٥٣

باب في ذكر الإمام أبي محمّد الحَسن بن عليّ العسكريّ عليهما السّلام

هو ابو محمّد الحَسَن الاخير، سمّاه الله في اللوح بالزّكيّ، اصح آل محمّد غريزة، اوثق اهل بيت الوحي حجّة، من انتهى عرى الإمامة إليه، جامع الأعمال المقرّبة إلى الله، افضل اهل العصر، مجمع العصمة والكرم، معدن العلم والحلم، مشرع شرع الله، نجل نبيّ الله، صاحب الاعلام والمعجزات، ذوالآيات الباهرات.

فصل

يقال له ولابنه: العسكريّان نسبةً إلى سرّ من رأى فإنّها تدعى العسكر وهما يسكنانها، وكان لخلفاء بني العبّاس حينئذ تسعون الف تركيّ فامر كلّ واحد منهم ان يملأ مخلاة فرسه من الطين الأحمر ويجعلون من جميع ذلك في وسط بريّة واسطة هناك تلاً ففعلوا، ثمّ أُمروا أن يحملوا الاسلحة وآلات الحرب، وذلك في عهد الحَسَن التقيّ واحضره الخليفة مع نفسه وصعدا على راس تلّ المخالي والعسكر كلّهم حول التّلّ بزينة لم ير مثلها، فقال الخليفة لابي الحَسَن: انظر إلى عسكري فيطيب قلبك، فاراد بذلك كسر قلبه، فقال ابوالحَسَن: هل اريك عسكري ايضاً؟ فقال: نعم، فدعا الله فإذا بين السماء والأرض والشّرق والغرب ملائكة لهم الاسلحة، فخرّ الخليفة مغشيّاً عليه، فلمّا افاق قال له ابوالحَسَن: اشتغلوا بالدنيا فإنّا لانتعرّض لكم.

وعن احمد بن الحارث القزوينيّ قال: كان عند المستعين بغلة لم ير مثلها حسنا وكبراً وكانت تمنع ظهرها واللّجام، وقد جمع الروّاض فلم يكن لهم حيلة في ركوبها، فقال بعض ندمآئه الا تبعث إلى الحَسَن حتّى يجيىء فإمّا ان يركبها وإمّا ان تقتله، فبعث إلى ابي محمّد الحَسَن ومضى معه ابي فلمّا دخل الدّار كنت مع ابي، فنظر ابو محمّد إلى البغلة

واقفاً في صحن الدار، فوضع يده على كتفها، فتعرّقت البغلة، ثمّ صار إلى المستعين فرحّب به وقرّب فقال: الجم هذا البغل، فقال ابو محمّد لابي: الجمه، فقال المستعين: الجمه انت، فوضع ابو محمّد طيلسانه، ثمّ قام فالجمه ثمّ رجع إلى مجلسه. ثمّ قال: يا ابا محمّد، اسرجه، فقال ابو محمّد لأبي. اسرجه، فقال المستعين: اسرجه انت يا ابا محمّد، فقام ثانية فاسرجه ورجع، فقال: ترى ان تركبه، قال: نعم، فركبه ابو محمّد من غير ان يمتنع عليه ثمّ ركضها في الدار ثمّ حمله على الهملجة فمشى احسن مشي ثمّ نزل فرجع إليه، فقال المستعين: قد حملناك عليه، فقال ابو محمّد لأبي: خذه، فاخذه ابي وقاده.[١٢٣]

وإنّ ابا محمّد سلّم إلى نحرير وحُبس عنده فقالت له امراته: إنّك لاتدري من في منزلك! وذكرت عبادته وصلاحه، قالت: وإنّي اخاف عليك منه، فقال: لأرمينّه بين السباع، ثمّ استاذن في ذلك فاذن له، فرمي به إليها ولم يشكّوا في اكلها له فنظروا إلى الموضع ليعرفوا الحال، فوجدوه قائماً يصلّي والسباع حوله كالسنانير.[١٢٤]

وعن ابي هاشم الجعفريّ: كنت محبوساً مع ابي محمّد عليه السّلام في حبس المهتدي ابن الواثق، فقال لي: إنّ هذا الطاغي اراد ان يتعبّث باللّه في هذه اللّيلة وقد بتّر اللّه عمره وسارزق ولداً، فلمّا اصبحنا شغب الأتراك على المهتدي فقتلوه، وولي

---

١٢٣. الإرشاد، ج٢، ٣٢٧و٣٢٨؛ الكافي، ج١، ص٤٢٤، الخرائج والجرائح، ج١، ص٤٣٢؛ ثاقب المناقب، ص٥٧٩ ونقله العلاّمة المجلسيّ في بحار، ج٥٠، ص٢٦٦

قال العلامة المجلسيّ(رحمه اللّه) في مرآة العقول، ج٦، ص١٥١ تعليقاً على هذا الحديث: يشكل هذا بان الظاهر ان هذه الواقعة كانت في ايّام إمامة ابي محمّد بعد وفاة ابيه عليهما السلام، وهما كانتا في جمادى الآخرة سنة ٢٥٤ كما ذكره الكليني وغيره، فكيف يمكن ان تكون هذه في زمان المستعين؟ فلابد إما من تصحيف المعتزّ بالمستعين، وهما متقاربان صورة، او تصحيف ابي الحسن بالحسن، والاوّل اظهر للتصريح بابي محمّد في مواضع، وكون ذلك قبل إمامته عليه السلام في حياة والده وإن كان ممكناً، لكنّه بعيد.

١٢٤. باختلاف يسير، الكافي، ج١، ص٤٣٠، اعلام الورى، ص٣٦٠، ثاقب المناقب، ص٥٨٠، المناقب، لابن شهرآشوب، ج٤، ص٤٣٠، الإرشاد، ج٢، ص٣٣٤ و٣٣٥، بحارالانوار، ج٥٠، ص٣٠٩

المعتمد مكانه وسلّمنا الله.[١٢٥]

وعن أبي حمزة نصير الخادم قال: سمعت أبا محمّد عليه السّلام غير مرّة يكلّم غلمانه وغيرهم بلغاتهم وفيهم روم وترك وصقالبة، فتعجّبت من ذلك وقلت: هذا ولد هاهنا ولم يظهر لأحد حتّى مضى الحَسَن ولا رآه احد، فكيف هذا؟ أحدّث نفسي بهذا. فاقبل عليّ أبومحمّد فقال: إنّ الله ميّز حجّته من بين سائر خلقه وأعطاه معرفة كلّ شيء، فهو يعرف اللّغات والأسباب والحوادث، ولولا ذلك لم يكن بين الحجّة والمحجوج فرق».[١٢٦]

١٢٥. كتاب الغيبة، ص١٣٤، بحارالأنوار، ج٥٠، ص٣٠٣

١٢٦. الكافي، ج١، ص٤٢٦، أعلام الورى، ص٣٥٦، الخرائج والجرائح، ج١، ص٤٣٦، إثبات الوصية، ص٢١٤، المناقب، لابن شهرآشوب، ج٤، ص٤٢٨، الإرشاد، ج٢، ص٣٣١ و في بحارالانوار، ج٥٠، ص٢٦٨: «إن الله بيّن حجته من بين سائر خلقه وأعطاه معرفة كل شيء فهو يعرف اللغات والانساب والحوادث ولولا ذلك لم يكن بين الحجة والمحجوج فرق».

باب في ذكر الامام صاحب الزمان عليه السّلام

هو سميُّ رسول الله وكنيُّه، هو بقيّة الله في ارضه، هو الحجّة المنتظر، هو الهادى المهتدي، الرضيّ الزّكيّ. التقيّ النقيّ المختفي، هو القائم المهديّ، هو الغائب المستور، هو صاحب المرءى والمسمع هو الخلف المترقّب، هو المظفّر المنصور. وله اسماء والقاب يقال: الحمد والحامد والحميد والمحمود ومحمّد. يكنّى ابا القاسم وابا جعفر، ويقال له كُنى الاحد عشر إماماً، هو الإمام والمامون، هو وتد الأرض، آتاه الله الحكمة وفصل الخطاب كما آتى يحيى صبيّا وجعله إماماً في حال الطفوليّة كما جعل عيسى بن مريم نبيّاً.

مات ابوه الحَسَن(ع) وله ستّ سنين وسبعة اشهر، وُلد في النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين.

عن السياري: حدّثتني مارية ونسيم قالتا: لمّا خرج صاحب الزمان من بطن امّه سقط جاثياً على ركبتيه رافعاً سبّابتيه نحو السماء، ثمّ عطس، فقال: الحمدلله ربّ العالمين، وصلّى الله على محمّد وآله عبداً داخراً لله غير مستنكف ولامستكبر، ثمّ قال: زعمت الظلمة انّ حجّة الله داحضة، ولو أُذن لنا في الكلام لزال الشكّ.[١٢٧]

وروي عن غيلان انّ طريفاً ابا نصر الخادم قال: دخلت على صاحب الزمان عليه السّلام وهو في المهد، فقال لي: عليّ بالصندل الاحمر. فاتيته به. فقال: أ تعرفني؟ قلت: نعم، انت سيّدي وابن سيّدي فقال: ليس عن هذا سالتك، فقلت: فسّر لي، قال:

---

١٢٧. في بحارالانوار، ج٥١، ص٤ و كتاب الغيبة، للطوسيّ: «عن نسيم ومارية انّه لمّاسقط صاحب الزمان عليه السلام من بطن امّه سقط جاثياً على ركبتيه رافعاً سبابتيه إلى السماء، ثم عطس فقال: الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله زعمت الظلمة ان حجّة الله داحضة ولو أُذنَ لنا في الكلام لزال الشكّ».

انا خاتم الاوصياء، وبي يرفع اللّه البلاء عن اهلي وشيعتي.[١٢٨]

وعن حكيمة: قال لي ابو محمّد: بيّتي عندنا اللّيلة فإنّ اللّه سيظهر الخلف فيها، قلت: ومَن، قال: من مليكة، قلت: لا ارى بها حملاً. قال: يا عمّة، مثلها كمثل امّ موسى، فلمّا انتصف اللّيل صلّيت صلاة اللّيل، فقلت في نفسي: قَرُب الفجر ولم يظهر ما قال ابو محمّد، فنادى ابو محمّد: لاتعجلي، فارتعدت مليكة فضممتها إلى صدري، وقرأ قل هو اللّه احد وإنّا انزلناه وآية الكرسي، فاجابني الخلف من بطنها يقرأ كقراءتي قالت: واشرق نور في البيت، فنظرت فإذا الخلف تحتها ساجداً إلى القبلة فاخذته، فناداني ابو محمّد: هلمّي بابني يا عمّة، فاتيته به فوضع لسانه في فمه، ثمّ اجلسه على فخذه، وقال: انطق بإذن اللّه يا بنيّ.

فقال: «اعوذ باللّه السّميع العليم من الشيطان الرجيم. بسم اللّه الرحمن الرحيم ونُريدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ استُضْعِفُوا فى الأرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أئمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الوارثينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فى الأرْضِ وَنُرِىَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودهما مِنْهُمْ ماكانُوا يَحْذَرُونَ[١٢٩] وصلّى اللّه على محمّد المصطفي وعليّ المرتضى وفاطمة الزهراء والحَسَن والحسين وعليّ بن الحسين ومحمّد بن عليّ وجعفر بن محمّد وموسى بن جعفر و عليّ بن موسى ومحمّد بن عليّ وعليّ بن محمّد والحَسَن بن عليّ ابى».

قالت: وغمرتنا طيور خضر فنظر ابو محمّد إلى طائر منها فقال له: خذه فاحفظه حتّى ياذن اللّه فيه فإنّ اللّه بالغ امره، قالت حكيمة: قلت لابي محمّد: ما هذا الطائر وما هذه الطيور؟ قال: هذا جبرئيل، وهذه ملائكة الرحمة، ثمّ قال: يا عمّة، ردّيه إلى امّه كي تقرّ عينها ولاتحزن ولتعلم انّ وعد اللّه حقّ ولكن اكثر النّاس لايعلمون. فرددته إلى امّه، قالت: وكان مطيعاً مفروغاً منه، وعلى ذراعه الايمن مكتوب: «جاء الحقّ وزهق

---

١٢٨. في كتاب الغيبة، للطوسيّ، ص٢٤٦: «وروى علاّن قال: حدّثني ظريف ...» وايضاً في: إثبات الهداة، ج٣، ص٥٠٨، بحارالأنور، ج٥٢، ص٣٠، العوالم، ج١٥، الجزء٣، ص٢٩٨، كمال الدين، ص٤٤١ و دعوات الراونديّ، ص٢٠٧

١٢٩. القصص٢٨: ٥و٦

الباطل إنّ الباطل كان زهوقا»[١٣٠]

قالت حكيمة دخلت على أبي محمّد بعد اربعين يوماً من ولادة صاحب الأمر عليه السّلام، فاذا مولانا الصاحب يمشي في الدار، فلم ارلغة افصح من لغته، فتبسّم ابومحمّد عليه السّلام: «إنّا معاشر الأئمّة ننشأ في يوم كما ينشأ غيرنا في السّنة». قالت ثمّ كنت أسئل ابا محمّد عنه بعد ذلك، فقال استودعناه الّذي استودعت أمّ ولدها.[١٣١]

تمّ كتاب القاب الرسول وعترته عليهم الصلوة والسّلام

في ١٤ صفر المظفر سنه ١١١٩

---

١٣٠. الاسراء١٧: ٨١

١٣١. انظر: بحارالأنوار، ج٥١، ص١٨٤، دلائل الإمامة، ص٤٩٧ـ٤٩٩، حلية الابرار، ج٢، ص٥٢٢ و ٥٣٣ و ٥٣٦، مدينة المعاجز، ج٥، ص٥٨٩ و كتاب الغيبة، للطوسيّ، ص٢٣٩و ٢٤٠، وإثبات الهداة، ج٣، ص٦٨٢